

یادی از آلبرت سهرابیان!

فعال سرشناس جنبش کارگری ایران در ششمین سال خاموشی اش



در 21 شهریور 83، جنبش کارگری، کمونیستی ایران یکی از ثابت قدمترین و خستگی ناپذیر ترین یاران خود را از دست داد. در این روز قلبی از حرکت باز ایستاد که همواره در راه سازمانیابی طبقه کارگر کوشیده و تمامی عمر پر بارش را در راه بهروزی این طبقه گذارده بود. آری سخن از آلبرت سهرابیان است. چهره همیشه بشاش و مهربانی که امید بود و شور. یاد و خاطره آلبرت را گرمی می داریم.

بخشی از «سند» شورای عالی امنیت رابطه با سرکوب های سال ۸۸ بقیه در صفحه

در جستجوی دشمنی جدید

اسرائیل و تهدید سوم!

حمله نیروی دریایی اسرائیل به ناوگان کمک رسانی به غزه و مرگ نه نفر از سرنشینان آن،..... بقیه در صفحه 5

عدالت جوئی انتقام جوئی نیست

بهبروز سورن

بقیه در صفحه 8

حجاب در دانشگاه الازهر اجباری شد!

بقیه در صفحه 5

سربازان آمریکایی شهروندان افغان را برای تفریح کشته و انگستان آنها را به عنوان «مدال» جمع میکردند. بقیه در صفحه 10

دیدگاه *

آسیب شناسی مبانی تاکتیکی چپ انقلابی - ۴

ریشه های شیفتگی و شیدایی چپ رادیکال به انقلاب اسماعیل سپهر بقیه در صفحه 11

حمله رژیم به سفره خالی زحمتکشان را

باید در هم شکست

محمدرضا شالگونی

بقیه در صفحه 2

لباس شخصی ها،

دسته های فاشیستی حاکمیت

ارژنگ بامشاد

بقیه در صفحه 3

*- "اقتصاد مقاومتی واقعی" معجونی از ریاضت کشی

مردم، رونق بازار سیاه و شکاف های سیاسی تازه

*- نگاهی به چهار ویژگی اصلی موقعیت سیاسی کنونی کشور

رضا سپیدرودی

بقیه در صفحات 2 و 4

*- وضعیت نابسامان معیشتی معلمان حق التدریسی نماد

ظلم و تبعیض در نظام آموزشی دین سالار

*- آیا کشور وارد مرحله حساس و سرنوشت دیگری میشود؟

یوسف لنگرودی

بقیه در صفحه 4 و 9

مرور تحلیلی رویدادهای جنبش زنان

در هفته ای که گذشت

مجله هفتگی رادیو راه کارگر

از: ترانه امیری، سارا دوستدار، تهمنه بقایی

بقیه در صفحه

دولت نظامی و بت پرستی

بازگشت «جاهلیت»، 1400 سال بعد از شکستن بت سه دختر الله در خدمت

کدام واقعیت وحشتناک است؟

برگرفته از سایت روشنگری

بقیه در صفحه 9

تغییر نام ماموریت ایالات متحده آمریکا در عراق:

"مشاورین" و "مددکاران" خوش آمدید!

Eric Margolis

Huffington Post / Antikrieg.com

برگردان ناهید جعفرپور

بقیه در صفحه 7

حمله رژیم به سفره خالی زحمتکشان را باید در هم شکست

محمدرضا شالگونی

به گفته حکومتیان، قرار است اجرای طرح "هدفمند کردن یارانه ها" از اول مهرماه آغاز شود. دستگاه های تبلیغاتی رژیم گرد و خاک به راه انداخته اند که وظیفه این طرح اولاً جلوگیری از اتلاف منابع است و عقلانی کردن مصرف، و ثانیاً عادلانه کردن هزینه کالاها و خدمات اساسی و کمک به خانواده های کم درآمد. و درست به همین دلیل هم عنوان "هدفمند کردن" را بر پیشانی این طرح چسبانده اند که یعنی می خواهیم از طریق بالا بردن قیمت یک رشته کالاها و خدمات اساسی، پول بیشتری از ثروتمندان بگیریم و آن را میان تهیدستان تقسیم کنیم. اما این یک دروغ گویلی است که حقیقت را به طور کامل وارونه می کند. یوزف گوبلز وزیر تبلیغات هیتلر معتقد بود دروغ هر چه بزرگ تر باشد، انکار آن دشوارتر است. رهبران جمهوری اسلامی نیز، به شهادت کارنامه ۳۲ ساله شان، چنین اعتقادی دارند و الحق پیروان وفادار مکتب گوبلز هستند. چندی پیش احمدی نژاد اعلام کرد که با اجرای طرح "هدفمند کردن یارانه" در عرض سه سال، بیکاری و فقر در ایران ریشه کن خواهد شد! اما حقیقت درست وارونه آن چیزی است که می گویند: با افزایش جهشی قیمت مثلاً برق و گاز و آب و بنزین و گازوئیل (که در مواردی احتمالاً تا ده برابر قیمت های کنونی خواهد بود) هزینه زندگی کارگران و زحمتکشان به نحو بی سابقه ای بالا خواهد رفت، بی آن که درآمدشان افزایش یابد. وعده یارانه های نقدی دروغی است در حد همان دروغ های گوبلز که در بهترین حالت، شاخک های اطلاعاتی و امنیتی رژیم را حتی به درون خانه های مردم نیز خواهد گستراند و حساب خرج و برج خانواده های زحمتکشان را به دست "سربازان گمنام امام زمان" خواهد داد. چگونگی اجرای طرح هم کاملاً سری است و دولت احمدی نژاد حاضر نشده درباره آن حتی به کمیسیون تلفیق مجلس گزارش بدهد. از این فراتر، حتی معلوم نیست بالاخره دولت، قانون مصوب مجلس را اجرا خواهد کرد یا طرح خودش را. چیزی که قطعی است، تورم وحشتناکی است که (به پیش بینی مرکز پژوهش های مجلس) می تواند تا ۷۰ درصد بالا برود.

در مقابل این تهاجم وحشتناک چه باید کرد؟ قبل از هر چیز به یاد داشته باشیم که اجرای این طرح در شرایطی آغاز می شود که اقتصاد ایران در زیر فشار موج بی سابقه ایاز تحریم های بین المللی در بحران فلج کننده ای فرو می رود و رکود تومی دو سال اخیر گسترده و عمقی پیدا می کند که (به اعتراف آدمی مانند رفسنجانی) قبلاً سابقه نداشته است. بنابراین وارد دوره ای می شویم که احتمال شورش های توده ای تهیدستان بسیار بالاست. اما دست روی دست گذاشتن و به انتظار شورش های خودانگیخته مردم نشستن جز هالوگری سیاسی معنایی ندارد. زیرا اولاً تضمینی وجود ندارد که این شورش ها به حد کافی توده ای و سراسری بشوند؛ ثانیاً کار ساز باشند و هرز نروند. تردید نباید داشت که رژیم با آمادگی کامل امنیتی و نظامی، اجرای این طرح را شروع خواهد کرد و به مانورهای دست خواهد زد که اولاً چنین شورش هایی حتی المقنن در همان مرحله نطفه ای خفه شوند و دامنه و دوام زیادی نداشته باشند؛ ثانیاً در حد خود به خودی و سازمان نیافتگی باقی بمانند تا بشود از سراسری شدن آنها جلوگیری کرد؛ ثالثاً از نفوذ مخالفان سیاسی رژیم در آنها جلوگیری شود. اما این مانورهای رژیم را می توان در هم شکست. زیرا هنوز جنبش ضد دیکتاتوری پر نفسی وجود دارد که می تواند با این خیزش های توده ای احتمالی در هم بیامیزد و شرایط مساعدی برای تبدیل حرکت های خودانگیخته به یک جنبش مطالباتی سراسری توده زحمتکشان فراهم بیاورد. به عبارت دیگر، برای اولین بار در تاریخ موجودیت جمهوری اسلامی شرایط مساعدی برای هم زمانی و بنابراین همگرایی جنبش ضد دیکتاتوری و جنبش مطالباتی توده ای زحمتکشان فراهم می آید. فعالان جنبش ضد دیکتاتوری و به ویژه فعالان جنبش چپ نباید این فرصت را از دست بدهند. در هم آمیزی جنبش ضد دیکتاتوری و جنبش مطالباتی زحمتکشان در صورتی می تواند با موفقیت پیش برود که چند نکته ساده را فراموش نکنیم: یک - استفاده ابزاری از حرکت های خودانگیخته مردم نه تنها کمکی به جنبش نمی کند، بلکه می تواند نتایج فاجعه باری داشته باشد و فرصت کنونی را بسوزاند.

دو - مقابله با رژیم در نقطه قوت آن نتایج مصیبت باری می تواند به دنبال داشته باشد. فراموش نباید کرد که حکومتی ها سازمان یافته اند، مسلح اند، و از اراده فشرده و طرح های حساب شده ای برخوردارند. در مقابل،

بقیه در صفحه: 8

نگاهی به چهار ویژگی اصلی موقعیت سیاسی کنونی کشور

رضا سپیدرودی

اینهاست فشرده ترین رئوس اساسی وضعیت کنونی کشور: شکاف در درون اصولگرایان که بخش اصلی قدرت را تشکیل می دهند رو به تشدید است و علائم و نشانه هایی دیده نمی شود که از حذف یا کاهش آن حکایت کند؛ جنبش اعتراضی با وجود ناتوانی در سازماندهی اعتراضات توده ای سراسری در قالب مقاومت گسترده مدنی همچنان ادامه دارد؛ فشار تحریم های اقتصادی و عواقب فاجعه بار آن پدیدار شده و به فرایند فروپاشی اقتصادی، و کمبود نیازهای حیاتی شدت داده است. و سرانجام این که، جراحی بی سابقه اقتصادی که از زمین لرزه هفت ریشتری بدتر است در آستانه اجرا قرار گرفته و نمونه هایی از آن علنی شده است.

تا جایی که به شکاف های درون اصولگرایان برمی گردد این شکاف نمایش آشکاری از بازتاب ژرفش بحران اقتصادی، اجتماعی و سیاسی جامعه ما در درون حاکمیت است. این بحران است که سبب شده تا گرایشی در درون اصولگرایان اقدامات عملی موثر در چاره جویی به قصد مهار و کنترل بحران را با تعدد مراکز تصمیم گیری و نهادهای سنتی اجرایی موجود فلج کننده بباید و به سمت راهکارهای شناخته شده دیکتاتوری های فاشیستی در دوره های وضع فوق العاده متمایل شود. حالا دیگر روشن است که فراخوان دو هفته پیش خامنه ای به وحدت و چاره جویی های او برای بستن شکاف بین مجلس و دولت اصولگرا به جایی نرسیده و احمدی نژاد به سمت ایجاد دیکتاتوری در دیکتاتوری در حوزه دولت رو آورده است و قصد دارد از طریق نمایندگان ویژه خود هر چه بیشتر قدرت دولتی را در دست خود متمرکز کند. دیکتاتوری نظامی/امنیتی دوره تعمیق بحران نمی خواهد و نمی تواند با متحدان اصولگرا وقت تلف کند. از این رو تهدید می کند که مجلس را به توب می بندد، بازار را به نام مالیات تیغ می زند، و حتی وزرات خارجه اش را با تعیین نماینده گان ویژه دور می زند و دیگر به هیات دولت هم پاسخگو نیست. طرح پس گرفتن برنامه پنجم توسعه از مجلس، تعیین نماینده گان ویژه برای امور بین المللی و منطقه ای، و مقاومت در برابر مجلس و پیشنهاد خامنه ای در پایان دادن به این "موازی کاری"، اعلام خودسرانه آزادی زن آمریکایی متهم به جاسوسی از سوی سخنگوی وزارت خارجه به نمایندگی از احمدی نژاد و مخالفت صریح نماینده دادستانی با این درخواست، محاصره خانه کروی و سپس انتشار بیابیه و نسبت دادن این اقدام به عناصر خودسر همه جلوه هایی از کشمکش میان سه قوه مقننه، مجریه و قضاییه و چند دسته گی در میان اصولگرایان و ناتوانی از اتحاد عمل موثر سیاسی میان آنان است.

شکاف در میان اصولگرایان عامل فلج کردن اراده واحد دستگاه سرکوب رژیم است. اگر چه این اراده هنوز بیشتر در حوزه تصمیم گیری های اجرایی دچار انشقاق است تا حوزه سرکوب؛ اما ویژگی بحران به نحوی است که پاسخ یکپارچه و فوری طلب می کند. مقابله با پیامدهای تحریم، و مثلاً تحریم بنزین یا عواقب برچیدن یارانه ها که کمتر از دو هفته به اجرای آن مانده از جنس موضوعاتی نیستند که بتوان ماه ها بر سر آنها کلنجار رفت. احساس نیاز به یک مشت امنیتین بشدت محدود و توطئه گر برای پاسخ گویی به عواقب وخیم و دامنه دار بحران و حرکت در مسیر برچیدن بقایای پلورالیسم محدود در درون طیف اصولگرا و برچیدن تعدد مراکز قدرت و تصمیم گیری، اگر به تشنت، اعتراض، جدایی های تازه و مشاجرات جدید در درون رژیم دامن می زند، در مقابل، فرصتی است که جنبش اعتراضی می تواند از آن در مسیر بازسازی ضربات وارد شده در اثر سرکوب های شدید بهره برداری کند.

این درست است که جنبش اعتراضی در ماههای اخیر نتوانسته است نمایش های توده ای بزرگی سازماندهی کند، اما مقابلاً رژیم هم با وجود سرکوب های شدید و شکنجه های وحشیانه و بازداشت های گسترده فعالان و کنشگران این جنبش نتوانسته است صدای اعتراض مردم را خاموش کند و برانگیختگی توده ای را پایان دهد. واقعیت این است که جنبش اعتراضی در قالب یک حرکت وسیع مقاومت مدنی موجودیت خود را نقداً به رژیم تحمیل کرده است. اگر نقطه آغاز این حرکت توده ای اعتراض به سرقت آرا بود تردیدی وجود ندارد که اکنون مخالفت با تحریم ها که عامل گسترش فلاکت و افزایش کمبود نیازهای حیاتی شهروندان در شرایط ناتوانی تولیدات داخلی است یکی از حلقهات مهم اعتراض به وضع موجود است؛ حلقه ای که می تواند عامل همسویی و اتحاد عمل مبارزاتی همه نیروهای مخالف دخالت

بقیه در صفحه: 3

لباس شخصی ها، دسته های فاشیستی حاکمیت

ارژنگ بامشاد

محاصره و حمله به خانه مهدی کربوبی در شب های قدر ماه رمضان، و حمله به مسجد قبا در شیراز، یک بار دیگر نقش لباس شخصی های سازمان یافته را در حاکمیت اسلامی برجسته تر کرد. این حملات اولین اقدام از این نوع نبود. این شیوه سرکوب، در حمله باندهای سپاه سازمانیافته را از ابتدای انقلاب در حمله به گردهم آنی های سیاسی، تجمعات یادبود، یورش به کوی دانشگاه، حمله به بیت آیت الله صناعی و پیش از آن به دفتر آیت الله منتظری دیده بودیم. هر چند لشکر محمدرسول الله سپاه در تهران بزرگ، با انتشار بیانیه ای دخالت نیروهای خود را در این حملات تکذیب کرد، اما اکنون دیگر بر کسی پوشیده نیست، که گروه های فاشیستی ضربت لباس شخصی ها، که از ابتدای حاکمیت اسلامی نقش ویژه ای ایفا می کردند، اکنون به نیروی اصلی سرکوب محسوب می شوند.

قدرت گیری و بالا رفتن نقش دسته های ضربت لباس شخصی ها، بیش از آن که بیان گر انارشیسم درونی دستگاه های سرکوب باشد، بیانگر مرحله ای از سرکوب است که دیگر دستگاه های قانونی نظام قادر به انجام آن نیستند. یا سرکوب دامن لایه هایی از قدرت را گرفته که نمی توان آن ها را از طریق اهرم های قانونی سر جای شان نشانند. این دسته جات همچنین تصفیه حساب های درونی حاکمیت را نیز به پیش خواهند برد. حملات این باندها به مجلس شورای اسلامی و تهدید به توپ بستن آن، بیانگر نقش ویژه باندهای ضربت فاشیستی است. از سوی دیگر، قدرت اعتراضات مردمی و پتانسیل ناراضی توده ای به گونه ای است که دستگاه های قانونی سرکوب، اینجا و آنجا با محدودیت هایی در پیشبرد خط سرکوب لجام گسیخته روبرو هستند. این امر در شرایطی که تشنت و درگیری در میان نیروهای اصلی حاکم یعنی اصولگراها، روز به روز گسترش می یابد، تکیه به باندهای لباس شخصی ها، تنها راه پیشبردن سیاست سرکوب مورد نظر باند حاکم به حساب می آید.

وقتی باندهای ضربت فاشیستی نقش تعیین کننده در سرکوب پیدا می کنند، این امر نشانگر آن است که دیگر در چهارچوب قانون نمی توان سیاست ها و برنامه های مورد نظر را به شکلی مطلوب پیش برد. واقعیت این است که زیر فشار جنبش مردمی، یک گرایش در حاکمیت به این نتیجه رسیده است که اتکا به قانون می تواند مانع پیشبرد برنامه های مورد نظر گردد. نگاهی به تصمیم گیری های چند ماه اخیر محمود احمدی نژاد، این امر را به خوبی نشان می دهد. از دیدگاه جریان فاشیستی حاکم، حالا دیگر مجلس شورای اسلامی نیز به نیروی مزاحم تبدیل شده است. دهن کجی آشکار احمدی نژاد به مصوبات مجلس، تلاش برای باز پس گرفتن برنامه پنج ساله، عدم اجرای مصوبه مجلس در مورد منروی تهران، و در آخرین نمونه آن تعطیلی شبیه پس از عید فطر، در شرایطی که مجلس از تصویب آن خودداری کرده بود، همه و همه بیانگر آن است که جریان حاکم، مجلس اصولگرا را نیز مانع طرح ها و برنامه های خود می داند. دامنه این خودداری های سازمان یافته احمدی نژاد به جانی رسیده است که مهدی صادق در ۱۸ شهریور با نگرانی گفت: «آنچه مسلم است این است که در اختلافات و مسائل اجتماعی نباید دعوا کرد. مجلس هست؛ مذاکره هست؛ بحث هست و حتی المقدور باید به اجماع رسید و اگر نشد، قول اکثریت را باید ملاک قرار داد ولی اینکه بگوییم من چیزی را می خواهم و حالا که مطابق میل من نشده است پس زیر همه چیز می زنم، این کار عقلایی نیست. راه عقلایی این است که آنچه قانونی است و آنچه مقبول واقع شده را بپذیریم.» این سخنان را وقتی در کنار مصاحبه مفصل محمدنبی حبیبی دبیرکل جمعیت مؤتلفه اسلامی می گذاریم که حضور مثنائی و حمایت احمدی نژاد از او را مانع هم گرانی اصولگراها می داند، در می یابیم که دامنه درگیری های درون اصولگراها به نقطه بی بازگشتی رسیده است. به نظر می رسد طرفداران فاشیسم عریان در میان اصولگراها دست بالا را بدست آورده و حاکمیت اسلامی را که از ابتدا رگه های قوی فاشیستی با خود داشت، بسوی حاکمیت عریان فاشیستی به پیش می برد.

سازماندهی اقتصاد جنگی در کشور، قبضه اهرم های کلیدی اقتصاد در کنترل سپاه پاسداران، سازماندهی ارگان های موازی برای کنترل و بی خاصیت کردن وزارت خارجه، دامن زدن به تشنج در روابط بین المللی و تاکید ماجراجویانه بر انرژی هسته ای، استقبال از تحریم های بین المللی و سواستفاده از آن در تشدید فضای داخلی، بیرون انداختن بخش اصلاح طلب

نظام از حاکمیت و چیدن پره های اصولگرا های ناهمخوان، همگی بیانگر قدرت گیری طرفداران فاشیسم عریان در حاکمیت اسلامی است. جریانی که سرکوب لجام گسیخته در داخل را با شدت تمام به پیش می برد و حتی قوه قضائیه که همواره دستگاه سرکوب ولایت فقیه بوده است را به اهرم اجرای دستورات امنیتی های باند حاکم تبدیل کرده است. اما یکی از مهمترین ویژه گی قدرت گیری این جریان، بالا رفتن نقش دسته جات فاشیستی لباس شخصی هاست. دسته جات لباس شخصی ها، همان نقشی را بازی می کنند که پیراهن قهوه ای های نازی سرسپرده هیتلر در آلمان و دسته جات فاشیستی پیراهن سیاه های موسولینی در ایتالیا ایفا می کردند. این دسته جات موظف هستند هر نیرو و جریانی که در مقابل قدرت گیری جریان فاشیستی مقاومت کند را با اتکا به خشن ترین شیوه از پیش پا بردارند. این دسته جات که خود را ذوب شده گان در رهبر و ولایت اعلام می کنند در مواقع ضروری به سرعت سر و کله شان همراه با باتون و گاز و اشک آور و بی بیسم و دشنه و زنجیر و پنجه بکس پیدا می شود و هیچ ابایی در ضرب و شتم ندارند، آن ها که پشت شان به قدرت اصلی حاکمیت گرم است و خطری تهدیدشان نمی کند در حمله و ضرب شتم شخص یا گروه تعیین شده، شکی به خود راه نمی دهند، حال می خواهد آن فرد مسؤلی باشد که تا دیروز خط حاکمیت را پیش می برد، یا مرجع تقلیدی باشد که تا چندی پیش پشت سرش نماز می خوانند یا مخالف سیاسی و مدنی ای باشد که حکم تنبیه یا نابودی اش صادر شده است. در مواقع حساس این باندهای فاشیستی از هیچ کاری کوتاهی نمی کنند، دستگیری و بردن به شکنجه گاه های مخفی، ضرب و شتم، کشتن، تجاوز، سوزاندن و هتک حرمت، و در یک کلام از سر راه برداشتن مخالفین. اگر در کودتای نظامی این واحدهای نظامی هستند که سرکوب را سازمان می دهند، در حاکمیت های فاشیستی این نقش ویژه را باندهای سازمان یافته فاشیستی ایفا می کنند. چه نامشان پیراهن قهوه ای ها، پیراهن سیاه ها و یا لباس شخصی ها باشد. نباید از نظر دور داشت که هدف اصلی سازماندهی باندهای فاشیستی لباس شخصی های مقابله با جنبش قدرتمند ضد دیکتاتوری کنونی است. واقعیت این است که «پایه اجتماعی پیش برنده جنبش ضد دیکتاتوری کنونی ظرفیت دموکراتیک عظیمی دارد که در طول تمام تاریخ معاصر ایران سابقه نداشته است. چهارستون پایه اجتماعی جنبش کنونی، یعنی جوانان، زنان، کارگران و ملیت های زیر ستم، بیداری عمقی، توده ای و بی سابقه جامعه ایرانی را نشان می دهند که تاریکی و بی حقی تمهیل شده از طرف استبداد مذهبی را بر نمی تابد» و همین امر بر نگرانی جریان حاکم شدت افزوده است. اقدامات آن ها در سرکوب فرهنگی و تلاش برای سازماندهی یک «انقلاب فرهنگی» دوم در دانشگاه ها و مراکز آموزشی از این جانشی می شود. با این حال نباید از خاطر برد که «جنبش ضد استبداد کنونی، در برابر تعرضات فاشیستی حاکمیت، از سنگرهای دفاعی مستحکمی برخوردار نیست. تجربه همین یک سال گذشته نشان داد که نبود زیرساخت ارتباطی و سازمانی منسجم، یکی از بزرگ ترین ضعف های جنبش ضد دیکتاتوری است. اگر شبکه های ارتباطی خود جوش، علنی و نیمه علنی، وبدون تمرکز نتوانند با سازماندهی زیر زمینی پرتحرک، فشرده و دارای ستون فقرات مرکزی تکمیل شوند، جنبش نخواهد توانست از حد اعتراضات پراکنده و رویارویی های خودانگیزه بی نقشه فراتر برود». این ضعفی است که برای سازماندان یک مقاومت توده ای و رشدیابنده، در مقابل تعرضات فاشیستی حاکمیت باید از سوی فعالان سیاسی و مدنی مورد توجه قرار گیرد.

۱۹ شهریور ۱۳۸۹ - ۱۰ سپتامبر ۲۰۱۰

بقیه: نگاهی به چهار ویژگی اصلی...

خارجی از یک سو و گروگان گیری مردم ایران، و ماجراجویی در حوزه سیاست خارجی و نظامی گری توسط رژیم از سوی دیگر باشد. چهارمین ویژگی وضعیتی فعلی مساله برچیدن پارانه هاست؛ هیلوایی که با صدور قبض های دویست و سیصد هزار تومانی برق برای شهروندان تهرانی گوشه ای از آن بیرون زده است و شهروندان را در حالت شوک و بهت فرو برده است. با برچیدن پارانه ها پیوند مبارزه برای نان و آزادی یار دیگر به داغ ترین، فوری ترین و اصلی ترین محور پیکار سیاسی و طبقاتی در جامعه ما تبدیل می شود و سازماندهی ناراضیاتی عمومی در برابر شوک تراپی و تلاش در به میدان کشیدن لایه های اعماق که قربانیان اصلی آن هستند به وظیفه مبرم همه مبارزان آزادی و سوسیالیسم در مسیر واژگونی استبداد مذهبی تبدیل می شود.

وضعیت نابسامان معیشتی معلمان حق التدریسی نمود ظلم و تبعیض در نظام آموزشی دین سالار

یوسف لنگرودی

دیروز سه شنبه، شانزدهم شهریور، معلمان حق التدریسی برای چندمین بار در هفته های اخیر در یک حرکت خود جوش، برای دفاع از حق و حقوق خود در برابر مجلس تجمع کرده و تعدادی از آنها خود را به محصل مجلس رساندند تا به تبعیضاتی که علیه آنان اعمال می شود، اعتراض کنند. معلمان حق التدریسی که بسیاری از آنان را زنان تشکیل می دهند، خواهان آن هستند که در نظام استخدامی وزارت آموزش و پرورش برای استخدام معلمان در الویت باشند. امری که همواره از سوی دولت نادیده گرفته شده است. تا جایی که وزیر آموزش و پرورش "حاجی بابایی" با "نیروهای شرکتی" خواندن این دسته از آنان، تلاش دارد تا به ادامه تبعیض علیه معلمان حق التدریسی مشروطیت بگذرد. منظور او از "نیروهای شرکتی" کسانی هستند که با عقد قرارداد میان شرکت ها و آموزش پرورش برای تدریس در مدارس بکار گرفته می شوند. در چنین شرایطی، این معلمان، استخدامی وزارت آموزش و پرورش محسوب نمی شوند و مسئول پرداخت حقوق و مسائل مربوط به بیمه آنان، این شرکت ها هستند.

به کارگیری معلمان در نظام آموزشی کشور، از طریق این موسسات خصوصی واسطه ای، بیرون نگه داشتن این دسته از معلمان زحمتکش کشور در خارج از سیستم استخدامی آموزش و پرورش، بی اعتنائی کامل به کسانی است که سال ها بطور دوره ای و در فواصل مختلف در مدارس ایران به تدریس بدون کمترین امنیت شغلی مشغول بوده اند که آنرا باید پیوند شوم میان دین سالاری و نئولیبرالیسم در سیستم آموزشی کشور دانست. با تداوم مبارزات معلمان حق التدریسی برای به رسمیت شناخته شدن حقوق خود و مخصوصا کشاندن این اعتراضات در برابر مجلس، این مبارزات بالاخره تا حدی نتیجه داد و مجلس با صدویست و شش رای موافق یک فوریت طرحی را تصویب کرد که به موجب آن این دسته از معلمان، در طرح های استخدامی وزارت و آموزش و پرورش در الویت قرار خواهند گرفت.

حقیقت این است که در کشور ما تبعیض و اجحافات هولناکی از سوی حکومت اسلامی بر علیه معلمان زحمتکش صورت می گیرد. اخراج بیش از صدویست هزار معلم تحت پوشش باز خرید که به تازگی به اجرا در آمد، اخراج های فله ای معلمانی که حاضر نیستند به نظام آموزشی قرون وسطایی رژیم اسلامی گردن بگذارند، دستگیری و سرکوب معلمانی که برای دفاع از حق و حقوق خود دست به اعتراض و برپایی تشکلات صنفی می زنند، ازجمله ظلم هایی است که در حق آنان روا می شود و مخصوصا سازمان دادن حمله های بی شرمانه تهاجم چماق داران و لباس شخصی ها برای سرکوب و متفرق ساختن تجمعات اعتراضی آنان به یک امر عادی تبدیل شده است. به همه این ها باید وضعیت نابسامان معیشتی این قشر زحمتکش را اضافه کرد که حقوق ماهیانه شان به هیچ وجه کفاف تورم بالا و گرانی سرسام آور مایحتاج مورد نیازشان را نمی دهد و بسیاری از آنان برای تأمین هزینه های روبه رشد زندگی شان مجبور هستند به یک یا دو شغل دیگر به صورت پاره وقت روی آورند.

همچنین طرح هایی که رژیم برای مدارس و دانشگاه ها در دست دارد، نشان از آینده تاریکی است که در نظام آموزشی کشورمان رقم زده می شود: حذف علوم انسانی از سیستم آموزشی کشور، اعزام هزار آخوند به مدارس، ایجاد پنجاه هزار مدارس قرآن و برخی اقدامات دیگر مانند برکناری روسای بیست دانشگاه کشور و بازنشسته کردن نزدیک به نود نفر از هیئت های علمی دانشگاه ها تنها بخش هایی از برنامه های گسترده تصفیه نظام آموزشی و تحکیم موقعیت نهادهای سرکوبگر و اختناق آفرین در آن است. حتی از میان چهل هزار نفری که قرار است به عنوان معلم به استخدام آموزش و پرورش در آیند بیست و پنج درصد سهمیه به خانواده های شهدا و ایثارگران تعلق دارد که همگی این ها نه تنها در جهت دینی کردن بیشتر فضای آموزشی کشور و تزریق بیشتر خرافات به مواد آموزشی است بلکه معلمان و موقعیت شغلی شان را بیش از گذشته در معرض خطر قرار می دهد.

حرکت اعتراضی معلمان حق التدریسی و دستاورد آن که گامی به جلوس، نشان می دهد که بدون حرکت های دسته جمعی و پیگیری خواسته ها، نمی توان به سوی تحقق حقوق خود گام برداشت. فراموش نباید کرد که این حرکت در شرایطی انجام شد که حکومت فضای سرکوب بی رحمانه ای را در سراسر کشور بوجود آورده است. نه تنها معلمان زحمتکش که حتی سایر بخش ها و از جمله خدمات و کارگران و کلا همه اقشار زحمتکش، تنها با به میدان آوردن نیروی هر چه بیشتر و تجمع و اعتراض های بر سر خواسته های خود است که می توانند تهاجم همه جانبه حکومت را به کار و معیشت خود متوقف کرده و به عقب بنشانند. "هفدهم شهریور هزار و سیصد و هشتاد و نه"

اقتصاد مقاومتی واقعی " معجونی از ریاضت کشی مردم، رونق بازار سیاه و شکاف های سیاسی تازه

رضا سپیدرودی

دو روز پیش نامه ای از سوی وزیر کشاورزی خطاب به وزیر بازرگانی در مورد ممنوعیت واردات 49 محصول کشاورزی به کشور انتشار یافت.

این نامه و این ممنوعیت بخشی از سیاست جدید دولت احمدی نژاد است که مستقیما با تحریم ها و اثرات آن ارتباط دارد. همزمان شدن تشدید تحریم های اقتصادی با کاهش درآمدهای نفتی، کسر بودجه عظیم و بدهی های نجومی دولت، و افزایش شدید قیمت کالاهای ضروری وارداتی که هزینه های دور زدن تحریم هاست، دسته بندی سه گانه کالاهای وارداتی به "ضروری، زاید و مضر" را به دولت احمدی نژاد تحمیل کرده است. اگر چه ممنوعیت واردات محصولاتی چون گلابی، توت فرنگی، سیب فرانسوی، پرتقال مصری، پیاز، سیبزمینی و تعداد دیگری از میوه ها براساس قانون جدیدی تحت عنوان قانون افزایش بهره‌وری در بخش کشاورزی صورت گرفته، اما این ممنوعیت بخشی از یک استراتژی توسعه داخلی و یا در امتداد یک جهت گیری به این سو نیست؛ بلکه واکنشی احیانا موقتی است در برابر فشار تحریم ها و تشدید محاصره اقتصادی ایران در شرایط ورشکستگی مالی دولت. این سیاست یک نمونه آشکار از همان آرایش جدید رژیم در شرایط تحریم هاست که خامنه ای روز چهارشنبه گذشته از آن به عنوان "اقتصاد مقاومتی واقعی" نام برد.

با این حال دو سوی این سیاست که رژیم ناچار به اتخاذ آن شده یا افزایش کمبود کالاهای مصرفی، راه افتادن بازار سیاه و رونق کار مافیای قاچاق و محتکران است، یا تشدید تناقضات درونی رژیم و افزایش ترک خوردگی های آن. دسته بندی واردات براساس ضرورت و نیاز داخلی در شرایط محاصره اقتصادی در میان مدت با منافع مافیای قاچاق که حدود یک سوم کل نیازهای مصرف داخلی را از طریق واردات قاچاق تأمین می کند در تناقض است. منطق رویکرد این مافیا تاکنون تبعیت از نیازهای واقعی بازار مصرف داخلی نبوده، بلکه در هم شکستن بازار داخلی از طریق واردات قاچاق کالاهای مشابه خارجی به قیمت ارزان تر و تحمیل مصرف این کالاهای قاچاق ارزان به مصرف کنندگان بوده است. نمونه واردات سیر از چین و فروش آن در بازارهای مصرف نقاطی چون شمال ایران و نابود کردن تولید داخلی در این مناطق از نمونه های جدید عملکرد این مافیاست. بخش مهمی از جریان این واردات قاچاق در دست خود نیروهای امنیتی و پاسداران است و از طریق اسکله های خصوصی آنها صورت می گیرد و وزارت بازرگانی نیز تا پیش از موافقت با اعمال محدودیت های جدید وارداتی خدمتگذار همین سیاست در در هم شکستن تولیدات داخلی بوده است. بنابراین اگر ضرورت حفظ رژیم در شرایط بحرانی کنونی محدودیت واردات یک رشته کالاهای معین را / فعلا/ در حوزه کشاورزی به آنها تحمیل کند، ادامه و گسترش این محدودیت ها از پائین به نارضایتی مردم نسبت به کمبودها و از بالا به تنش هایی در درون ائتلاف اصلی قدرت در درون اصولگرایان دامن خواهد زد. روی دوم این سکه هم بهتر از روی اولش نیست. اگر اولویت تقسیم بندی واردات کالاها به گونه ای تنظیم شود که نخواهد پا در کفش مافیای قاچاق کالاها کند علاوه بر این که نمی تواند پاسخگوی الزامی باشد که چنین رویکردی را ناگزیر کرده، معنای دیگری جز درخواست سفت تر بستن کمربندها برای شهروندان مصرف کننده و رونق دادن به کار قاچاق و "شکوفایی" اولین "صنعت پائین دستی" ناشی از تحریم، یعنی بازار سیاه کالاهای نایاب مصرفی و رونق کار محکرتان ندارد.

ایجاد محدودیت های واقعی در واردات کالاها و کنترل و نظارت بر این حوزه به تعارضات جدید در ائتلاف اصلی قدرت می انجامد. مشابه این وضعیت را در حوزه سیاسی اکنون آشکارا شاهدیم. در شرایطی که نظام از بالا شکاف برداشته و بخش قابل توجهی از دستگاه دیپلماسی به دولت و دستگاه ولایی پشت کرده و سفرا و نمایندگان دیپلماسی رژیم یکی پس از دیگری استعفا می دهند و به مخالفان می پیوندند، احمدی نژاد به "موازات" این دستگاه سعی کرد با انتخاب نمایندگان ویژه معتمد کارش را پیش ببرد با این حال این سیاست حتی اگر تعادل قدرت در حوزه اجرایی را موقتا به سود دولت بهبود بخشد از طریق تشدید شکاف در ائتلاف اصلی قدرت آن را

در جستجوی دشمنی جدید

اسرائیل و تهدید سوم!

حمله نیروی دریایی اسرائیل به ناوگان کمک رسانی به غزه و مرگ نه نفر از سرنشینان آن، با محکومیت بین المللی روبرو شد. این حمله به هیچوجه از روی اشتباه رخ نداده، بلکه چرخش تندروانه مقامات اسرائیلی را نسبت به حقوق بشری بین المللی و سازمان های دفاع از افراد نشان میدهد. نویسنده

Thomas KEENAN

دانشیار ادبیات تطبیقی و رئیس افتخاری «طرح حقوق بشر (Human Rights Project)» در دانشگاه بارد (نیویورک)

Eyal WEIZMAN

رئیس مرکز پژوهشی معماری، انستیتو گلداسمیت (Institit goldsmiths)، دانشگاه لندن

برگردان: Behrouz AREFI بهروز عارفی

در مورد چگونگی یورش کماندوهای نیروی دریایی اسرائیلی به کشتی امدادسانی ماوی- مرمره در روز سی و یکم ماه مه ۲۰۱۰، مسائلی متعددی باید هنوز روشن شوند. بدون در نظر گرفتن زوایانی که بررسی روشن خواهد کرد، این حمله اسرائیل گویای دو تحول مرتبط و موازی است: سیاسی شدن رو به افزایش امدادسانی بشردوستانه و ظن و تردید رو به افزون مقامات اسرائیلی نسبت به سازمان های مدافع حقوق بشر و حقوق بین المللی.

تا کنون در جهان، باستانهای چند مورد نادر، حملات مستقیم و برنامه ریزی شده به مددکاران اجتماعی و یا مبارزان حقوق بشری (از جمله کسانی که اصل بیطرفی را رعایت نمی کنند) عمدتاً از طرف گروه های میلیشیایی شورشی، دسته های جنایتکار و دولت های پلیسی صورت گرفته است. از آن جمله می توان از طالبان، ارتش جمهوری صربی بوسنی، شورشیان عراقی و مسئولان «جنگ های کثیف» در امریکای لاتین نام برد. آیا دولت اسرائیل با تهاجم خونین به کشتی ترک، نخواستہ دنبال رد پای آن جریان ها را بگیرد؟

برای پاسخ به این پرسش باید کمی به عقب برگشت. این یورش در دریای مدیترانه که با توقیف بدون خشونت کشتی امدادگر «راشل کوری» در ژوئن ادامه یافت، نقطه اوج خونین روندی است که در آن، دولت اسرائیل و سازمان های خصوصی وابسته به آن، سازمان های بشردوستانه و حقوق بشری و نیز حقوق انسانی بین المللی را بیدیه «دشمن» یا تهدیدی برای موجودیت دولت خود می پندارند.

پیش از عزیمت ناوگان، دانی آیالون معاون وزارت خارجه اسرائیل اعلام کرد: «در غزه، بحران انسانی وجود ندارد». از نگاه او، این ناوگان مأموریت کمک رسانی نداشته بلکه «تحریکاتی برای بی اعتبار ساختن اسرائیل» است. دفتر مطبوعاتی دولت حتی در یک نامه الکترونیکی، فهرست غذائی یک رستوران مشهور غزه را به روزنامه نگاران فرستاد تا نشان دهد که در غزه مردم غذای خوب می خورند. پس از تهاجم، بیانات آیالون در مورد «لشکر نفرت و خشونت در دفاع سازمان تروریستی حماس» بر این برداشت رسمی مهر تایید زد. (۱) پس از انتشار گزارش های سازمان های دفاع از حقوق بشر که رفتار ارتش اسرائیل را به هنگام عملیات «سرب آبیده»، از ۲۷ دسامبر ۲۰۰۸ تا ۱۸ ژانویه ۲۰۰۹، مورد انتقاد قرار داده بود، در تاپستان ۲۰۰۹، یک کارزار شروع شد (۲). نتایج، نخست وزیر اسرائیل (که آوازه جنگ طلبی اش در دوران پیشین نخست وزیری اش (۱۹۹۶-۱۹۹۹) به ثبوت رسیده است)، و دولت جدید وی نسبت به این گزارش ها واکنش نشان داده و تهیه کنندگان و منطق آنان را زیر سوال بردند.

رون درمر، یکی از مسئولان دفتر نتایج در روزنامه جروزالم پست اعلام کرد: ما با صرف وقت و نیروی انسانی با این گروه ها مبارزه خواهیم کرد. ما بیکار ننشسته و نخواهیم گذاشت که این گروه های دفاع از حقوق بشر در نهایت مصونیت به روی ما آتش بگشایند... هر سازمان غیر دولتی (او ان جی) که در این کارزار شرکت کند، آتش را تند تر کرده و به آرمان حماس خدمت می کند... و این درست چیزی است که حماس می خواهد.

» (3)

«ویروسی» بنام جنیش «صلح اکنون»

در اوت ۲۰۰۹، موشه یالون، رئیس ستاد پیشین ارتش و وزیر امور استراتژیکی در جریان نشست با ساکنان شهرک های استعماری، فعالان جنیش «صلح، اکنون» را «ویروس» خواند. در حالی که این جنیش بسیار

تضعیف می کند. و این شکاف درست چیزی است که اکنون با اعتراضاتی که علیه «موازی کاری» از درون اردوی اصولگرایان برخاسته آشکارا شاهدیم. نمونه دیگر «موازی» کاری بازی با ورق ناسیونالیسم در شرایط کاهش بی سابقه میزان بهره وری از مذهب به عنوان ابزار جلب حامی برای دولت و دستگاه ولایی از طریق مهره هایی چون رحیم مشایی است که حاصل آن نارضایتی بخشی از روحانیت سنتی است. بنابراین چشم انداز اجرای همین سیاست در حوزه اقتصاد آن هم با نیروهایی که خود در راس شبکه های واردات قاچاق کالا هستند تنها تشدید شکاف هاست. نمی توان پایه طبقاتی اقتصاد صنعتی تولید محور را در کشور ویران کرد و بعد با مثنی نظامی قاچاقچی و جنایتکار «اقتصاد مقاومتی واقعی» بنا کرد. و نمی توان سگ وحشی قیمت ها را «آزاد» کرد و به جان شهروندان انداخت و سپر حمایتی پارانه ها را حذف کرد و بعد محدودیت شدید مصرف برای مردم را چنانچه خامنه ای گفته «مدیریت دقیق و عالمانه منابع مالی» نامید. جوهر اصلی اقتصاد مقاومتی واقعی مورد نظر خامنه ای آمیزه ای است از ریاضت کشی شدید اقتصادی توده های مردم، رونق بازار سیاه و شکاف های سیاسی تازه ..

هسته اصلی ائتلاف قدرت با افزایش بی سابقه وزن نظامیان در سیاست و اقتصاد، محدود کردن دایره خودی ها، و تن دادن به ایجاد نارضایتی در درون اردوی اصولگرایان سعی کرده با مجموعه ای از سیاست های ضد و نقیض از تناقضات ذاتی ای که اساساً ریشه در موجودیتش دارد اما بحران همه جانبه سیاسی، اقتصادی و اجتماعی کنونی آن را برجسته تر کرده، از مهلکه جان بدر ببرد اما اقداماتش تنها به دست و پا زدن در بتلاق شباهت دارد و با هر تقلایی تاکنون تنها «ترک خوردگی» های نظام را شدیدتر و عمیق تر کرده است.

حجاب

در دانشگاه الازهر اجباری شد!

مهر: دانشگاه الازهر از دانشجویان دختر از هر فرقه و مذهبی خواسته تا پوشش حجاب را در محیط دانشگاه رعایت کنند. به گزارش خبرگزاری مهر، در این گزارش آمده است که اخیراً از دانشجویان دختری که بزودی فارغ التحصیل می شوند خواسته شده برای تکمیل مدارک مربوط به فارغ التحصیلی خود عکسی به دانشگاه ارائه کنند که در آن حجابشان به طور کامل رعایت شده است. حتی از دانشجویان مسیحی نیز خواسته شده تا در مراسم فارغ التحصیلی دانشگاه حجاب سنتی اسلامی داشته باشند. در همین رابطه مسئولین دانشگاه اعلام کردند که این تنها یک عرف است و دانشجویان ملزم به انجام آن نیستند.

این در حالی است که دکتر علی النجار مدیر اجرایی دانشگاه اظهار داشت: هیچ اجباری برای داشتن حجاب دانشجویان دختر نیست و برای اثبات این موضوع می توانید سری به حیاط دانشگاه بزنید.

دکتر موسی معروف رئیس پذیرش و نامنویسی دانشگاه گفت: در واقع داشتن حجاب در محیط دانشگاه یک سنت قدیمی و یکی از رسوم دانشگاهی ما است اما جز قواعد اصلی دانشگاه نیست و برای افرادی که حجاب ندارند نیز از جانب دانشگاه مشکلی ایجاد نشده است. به هر حال طی ۱۸ سال گذشته رسم بوده که دانشجویان دختر برای ثبت نام در دانشگاه عکسی با حجاب کامل انداخته و به دانشگاه ارائه کنند حتی دانشجویان مسیحی نیز از این قانون مستثنی نبوده اند.

بر اساس گزارش وای نت نیوز، در مصاحبه ای که با چند دانشجوی دختر الازهر انجام شد یکی از آنها که در رشته بازرگانی مشغول به تحصیل است معتقد است دانشجویانی که حجاب ندارند با برخورد جدی مسئولان و مدرسين مواجه شده و زمانی که وارد کلاسهای مانند کلاسهای مربوط به مباحث مذهبی می شوند اجازه ورود ندارند.

اما به نظر یکی دیگر از دانشجویان همین دانشگاه بهتر است حجاب در دانشگاه اجباری و قانونی شود. این موضوع باعث می شود تا کمتر مورد آزار و انیت جنس مخالف قرار گیرند. هر دانشجویی که مایل به تحصیل در این دانشگاه و یا هر دانشگاه دیگری است باید ضوابط و مقررات را رعایت کند. حجاب نیز یکی از ضوابط الاظهر است که رعایت آن به نفع خودمان است. 25 شهریور 1389

میانه رو است. او گفت: «ما دوباره با وپروس صلح اکنون و یا اگر شما ترجیح می دهید، نسخه گرایان مواجهم. آنان صدمات بسیاری زده اند.»

(4)

گرچه نخست وزیر این سخنان را محکوم کرد ولی این گفتار و بدنبال آن سخنان شدید الحن آقای درمر محتوای کارزار را که از آن بعد شکل گرفت، نشان می دهد. پس از انتشار گزارش کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل بریاست ریچارد گلدستون در مورد جنگ غزه در سپتامبر ۲۰۰۹، این کارزار شدت بیشتری گرفت. این گزارش اسرائیل (ونیز حماس) را متهم به نقض شدید حقوق انسانی و حقوق امدادگری بین المللی و «عملیات نظیر جنایت جنگی و شاید در برخی شرایط جنایت علیه بشریت» کرد. دولت اسرائیل می توانست این گزارش را نادیده گرفته و یا آن را طبق معمول به مشکوک «ضد اسرائیلی» نسبت دهد. اما، این دولت این اتهامات را بسیار جدی گرفت و البته توصیه های کمیسیون را نادیده انگاشت. اسرائیل تصمیم گرفت با مجموعه گزارش و آن چه «گلدستونیسیم» یا «اثر گلدستون» نامید، مبارزه کند. دولت اسرائیل معتقد است که گلدستون گرایش بین المللی برای نالحق جلوه دادن اسرائیل و انکار حق موجودیت آن را جا می اندازد. (5)

نتان یاهو هنگام برگزاری کنفرانسی در «فوروم سابان» در نوامبر ۲۰۰۹، از «سه چالش» برای امنیت اسرائیل یاد کرد. اشاره کنیم که فوروم سابان از مهمترین نهادهای استراتژیکی اسرائیل بشمار می رود (6). ابتدا، «ایران هسته ای» که «تهدید می کند اسرائیل را از نقشه حذف دومی، پرتاب موشک از سوی سازمان های اسلامگرا نظیر حماس و حزب الله است. و اما تهدید سوم، پس از این رقباتی جدی سنتی کدام است؟ «سومین چالش برای صلح عبارت است از انکار حق اسرائیل برای دفاع از خود. هدف گزارش گلدستون سازمان ملل در مورد غزه چنین چیزی است.»

بدیده نخست وزیر اسرائیل، مشکل به قاضی گلدستون یا سازمان های بشردوستانه محدود نمی شود و اسرائیل تنها کشوری نیست که انگشت نامست. او ادامه می دهد: «مطمئن باشید که که گزارش سازمان ملل فقط مشکل انحصاری اسرائیل نیست. این گزارش همه کشورهای را که با تروریسم مبارزه می کنند به بی عملی تهدید می کند.» بدین ترتیب، مسئله فراتر از نقض ساده حقوق بین المللی (قوانین جنگ) می رود که انگیزه اش دلایل ایدئولوژیکی یا سیاسی است. مشکل به تعریف خود این قوانین بر می گردد که به ادعای نخست وزیر اسرائیل، حفاظت غیر قابل توجیه به «تروریست هائی که در مناطق غیرنظامی نفوذ کرده و از آن جا به بیگناهان حمله می کنند» ارائه می دهد، و از این طریق موقعیت اخلاقی و قضائی دولت هائی را تخریب می کنند که با آنان در حال مبارزه اند.

نتایجها برای مقابله با این «تهدید» خواهان اصلاح قاطع حقوق بین المللی شده است. او می گوید: «امکان دارد که پاسخ قاطع رهبران و حقوقدانان برجسته بین المللی به این گزارش مردود از نظر اخلاقی، بازبینی قوانین جنگ را در دوران تروریسم سر عت بخشد.»

انتقاد از کنوانسیون ژنو و حقوق بین المللی یک مطلب است و نقض و یا نادیده گرفتن آن مطلب دیگری. بازیگران دولتی و غیر دولتی بی وقفه به این کار می پردازند. ولی مطلب سوم که کاملا متفاوت است، انگاشتن نفس این قوانین و مدافعان آن به عنوان تهدیدی علیه موجودیت یک دولت و خواست مبارزه دائمی با آنان است. این تفسیر نشان می دهد که چرا اسناد حقوقی نظیر گزارش گلدستون – که قادر به محدود ساختن توانایی اسرائیل «بصورتی نا متناسب» است، می تواند تهدیدی علیه موجودیت این کشور تلقی شود.

در پرتو چنین عواملی، حمله به کشتی ماوی-مرمه نشان می دهد که دولت اسرائیل از پایان دادن به مصونیت سازمان های غیردولتی و مبارزان بین المللی چه هدفی را دنبال می کند، زیرا که آنان را با تهدیدات استراتژیکی از قماش سلاح هسته ای ایران و یا موشک های که امکان هدف گرفتن اسرائیل را دارند، یک سان ارزیابی می کند.

در ژانویه ۲۰۱۰، روت انستیتوت، گروه متفکران think tank اسرائیلی از «جنگ بی اعتبار سازی» که علیه اسرائیل برافتنده، اظهار نگرانی کرد. گیدی گرینستاین رئیس این موسسه در روزنامه هارتص اظهار داشت: «فرایندهای قضائی و دستگیری نیروهای نظامی و سیاسی ما را تهدید می کند و این عمل ممکن است هنگام مسافرت آنان به خارج از کشور اتفاق بیافتد. کارزار بایکوت محصولات ما چند برابر گشته و حتی موجودیت ما در موسسات دانشگاهی و کانون های روشنفکری زیر سوال رفته است. کشور ما بیش از اندازه منزوی شده است. تاکنون، اسرائیل

نتوانسته است در این تحولات، تهدید استراتژیکی ای را که موجودیت کشور را بالقوه هدف قرار داده است، تشخیص دهد.» (7).

از این بعد، این «شناسائی رسمی» قطعیت یافته است. دولت اسرائیل و گروهی از سازمان های دوست طرحی چند مرحله ای علیه سلب حقانیت از این کشور برافکنده اند. بنا بر گفته یکی از اعضای این گروه، هدف «پایان دادن به عملکرد برخی از سازمان های غیر دولتی «که ادعای بشردوستی» دارند است که می خواهند از برچسب «ارزش های جهان شمول حقوق بشر» برای تبلیغ مطالبات ضداسرائیلی خود استفاده کنند. هدف هائی که انگیزه های سیاسی و ایدئولوژیکی موتور آنان است.» (8) بموازات آن، گروه های اسرائیلی کارزاری علیه «بنیاد اسرائیل جدید» که مرکز آن در آمریکا قرار دارد برافکنده اند. این بنیاد بودجه فعالان اسرائیلی جامعه مننی (و ان جی او ها) که متهم به سست کردن پایه های دولت از طریق کمک به کمیسیون گلدستون اند، تأمین می کند. (9)

این جو به اتخاذ دو تصمیم منجر شد. در فوریه ۲۰۱۰، مجلس اسرائیل با اکثریت بزرگی در قرائت اول قانونی تصویب کرد که گروه هائی را که از پشتیبانی دولت های خارجی برخوردارند (و اکثریت سازمان های بشردوستانه و مدافعان حقوق بشر از آن جمله اند) از معافیت های مالیاتی محروم می سازد. از سوی دیگر، در آوریل ۲۰۱۰، طرح قانونی دیگری به مجلس ارائه شد که سازمان های غیر دولتی که در دادرسی های قضائی علیه کارمندان عالیرتبه یا افسران اسرائیلی در خارج از کشور مداخله کنند، ممنوع می شوند.

ارتش نیز به نوبه خود، به رودروئی شدید و متعصبانه با فعالان بین المللی و در رده اول اروپائیان پرداخته و با تهاجم به شهرهای فلسطینی آنان را دستگیر می کند. و گروهی دیگر را در پشت مرزها متوقف کرده یا در بازداشتگاه های ویژه در فرودگاه تل آویو زندانی می کند.

گروهی مرکب از سیزده سازمان اسرائیلی مدافع حقوق بشر در نامه سرگشاده ای در ژانویه ۲۰۱۰ دولت را ترغیب کردند که «پورش فزاینده به سازمان های مدافع حقوق انسانی و تغییرات اجتماعی» در اسرائیل را نکوهش کند. آنان با نقل یک سلسله تفسیرهای توهین آمیز، نمایندگان رسمی را که درصدد بی اعتبارساختن سازمان های جامعه مننی برآمده اند، معرفی می کند. در میان این ناسازها، بیانات یالون قرار دارد که «دشمنان داخلی» را افشا می کرد. بر اساس این منطق، سازمان های غیردولتی بین المللی «دشمنان خارجی» به حساب می آیند (۱۰). این امر به درک واکنش بی تناسب سربازان اسرائیلی کمک می کند، هرچند که برخی از سرشنیان کشتی با خشونت در مقابل تسخیر کشتی مقاومت کردند.

اگر اسرائیل برای تدوین مجدد حقوق بشر بین المللی اصرار کند، و خواهان قانونمند کردن تحویل کمک ها در منطقه گردد، و اگر سازمان های بین المللی با نافرمانی های فزاینده قانونی پاسخ دهند و از سوی دیگر همچنان به اعزام کشتی بپردازند، حادثه ماوی-مرمه به عنوان نخستین جرقه نبرد جدید بشردوستانه و حقوق بین المللی در یادها خواهد ماند.

پاورقی ها:

1. «Seizure of the Gaza Flotilla : Press confrence with Dep FM Ayalon», may 31, 2010, www.mfa.gov.il
2. B'Tselem, « operation Cast Lead, 27 Dec 08 to 18Jan.09», www.betsalem.org; cf. Breaking the Silence, "Soldiers' testimonies from operation Cast Lead, Gaza 2009, July 15, 2009, www.shovrimshatika.org
3. Herb Keinon, Diplomacy : Israël vs. Human Rights Watch », The Jerusalem Post, Jul 16, 2009
4. « Ya'alon calls Peace Now « a virus », August 19, 2009, www.netnews.com; Attila Somfalvi, « Netanyahu : Ya'alon remarks unacceptable », August 19, 2009, www.netnews.com
5. Alastair Macdonald, "After Goldstone Israel seeks to sharpen PR weapon", Reuters, February 2010
6. PM Netanyahu addresses the Saban Forum », November 15, 2009, www.nfa.gov.il
7. Gidi Grinstein, « Israel delegitimizers threaten its existence », Haaretz, Tel Aviv, January 14, 2010
8. www.ngo-monitor.org
9. New Israel Fund, « NIF under attack », www.nif.org
10. The Association for Civil Rights in Israel, « Targeting of human rights organizations destroys Israeli democracy », February 2, 2010, www.acri.org.il

لوموند دیپلماتیک ژانویه ۲۰۱۰

تغییر نام ماموریت ایالات متحده آمریکا در عراق: "مشاورین" و "مددکاران" خوش آمدید!

Eric Margolis
Huffington Post / Antikrieg.com

برگردان ناهید جعفرپور

در باره نویسنده "اریک مارگولیس ژورنالیست آلبانی/آمریکایی است که مقالاتش در نیویورک تایمز، تریبون بین المللی هارالد، لس آنجلس تایمز و تایمز لندن چاپ می گردند."

آیا به واقع خروج آمریکا از عراق آغاز گردیده است؟ آیا این جنگ که تا کنون ۷۰۰ میلیارد دلار را بلعیده است به پایان خود نزدیک می شود؟

رئیس جمهور باراک اوباما وعده خویش را تجدید نمود که تمامی لشکرهای جنگی ایالات متحده آمریکا را از ماه اوت ۲۰۱۰ از عراق خارج خواهد نمود و آنچه را که از نیروی اشغال گر باقی می ماند را تا پایان ۲۰۱۱ بیرون خواهد برد. اوباما در مبارزه انتخاباتی اش قول داد که تمامی ارتش آمریکا را در سال ۲۰۱۰ از عراق خارج سازد. اما پنتاگون توانست زمان خروج ارتش از عراق را به عقب بیاورد. آیا کلیه لشکرهای ارتش به خانه باز خواهند گشت؟ امیدوارم اما روی این مسئله شرط بندی نکنید. به این فکر کنید که ارتش آمریکا بعد از ۶ دهه از جنگ کره هنوز در کره جنوبی مستقر می باشد.

۵۰۰۰۰ سرباز باقیمانده آمریکا (تا سال ۲۰۱۱) در عراق می بایست وظیفه "مشاور" و "مددکار" و یا هیئت های مبارزه با ترور و همچنین آموزش ارتش عراق را بعهده گیرند. برای من بعنوان تحلیلگر جنگی و تاریخ شناس ارتشی قدیمی این مسئله کاملا بمانند عملیات ارتش بومی در زمان افسران سفید تحت حکومت امپراطوری بریتانیا است. این ارتش آموزشی ایالات متحده آمریکا اجالتا از ۶ بریگاد جنگی مسلح به سلاح سنگین با پشتیبانی هواپیماهای جنگی در پایگاه های هوایی آمریکا در منطقه خلیج دوره گشته است. یکی از بریگاد های خارج شده آمریکا از عراق در کشور همسایه عراق کویت مستقر خواهد شد و بخش بزرگ ارتش به افغانستان فرستاده می شود.

در این عقب نشینی به هیچ وجه صحبت از ۸۵۰۰۰ مزدوری که از سوی آمریکا در عراق با قرار داد بکار مشغولند صحبتی نیست. طبق پیمان ارتشی میان آمریکا و عراق، اکنون و در آینده ایالات متحده آمریکا از تمامی حقوق هوایی بر فراز عراق برخوردار است. تا چه مدت این قانون پا برجا خواهد بود مشخص نشده است. این مسئله با این وجود شاخص مهمی در جهت خواسته های واشنگتن بعد از اینکه برتریت هوایی اش کلید قدرت نظامی اش پیرامون کره زمین گردد، خواهد بود. هر حمله اسرائیلی به ایران به احتمال بسیار قوی از طریق حریم هوایی عراق انجام خواهد پذیرفت.

بزرگان دیگر سه وحدت آمریکا (سه وحدت در تنولوژی مسیحی) از "خدا، خمپاره، نفت" تشکیل شده است. ذخایر نفتی عراق چیزی در حدود ۱۱۲ میلیارد بشکه تخمین زده شده است. ذخایری که دومین ذخایر بزرگ جهان بعد از عربستان سعودی است. کانادا سومین مقام را دارا می باشد. عراق همچنین دارای ذخایر بسیار غنی گاز که از اهمیت فراوانی برخوردار است، می باشد.

قدرتمندترین کنسرن نفتی آمریکا "7 خواهران" غالب چاه های نفتی جهان را از دست های دولت های ملی و شرکت های نفتی دولتی بیرون آورده و آنان را جایگزین شده است. صدام حسین رهبر عراق کنسرن های آمریکایی، بریتانیایی و فرانسوی را از عراق بیرون راند و بدان وسیله سرنوشت خویش را رقم زد.

بزرگترین کمپانی های نفتی در سال ۲۰۰۳ با حمله آمریکا به عراق وارد عراق گشته و تولید نفت و صادرات نفت از عراق را بعهده گرفتند.

ایالات متحده آمریکا خود هنوز به نفت عراق احتیاجی ندارد. اما کنترل بر نفت عراق قدرت و نفوذ آمریکا را بر وارد کنندگانی چون چین، هندوستان، ژاپن و اروپا بی اندازه می کند. کنترل بر نفت خاورمیانه همچنان نشانه رهبریت آمریکا بر جهان است.

انتظار نمی رود که ایالات متحده آمریکا از عراق بکل بیرون رود. واشنگتن بنظر می رسد به مدلی که امپراطوری بریتانیا در سال های ۱۹۲۰ بکار برده تا نفت بلاد مابین النهرین را صاحب شوند، روی آورده است. آنها به این صورت که در این مناطق دست نشانده های خویش را برهبریت برسان و یک ارتش بومی برای محافظت از آن

ایجاد کن و برخی از لشکرهای بریتانیایی را در پایگاه های در صحرا مستقر کن و یک لشکر قوی هوایی برای بمباران نگرهبانان شروع این منطقه که مزاحم "پاکس بریتانیکا" هستند به وجود آور تا بدینوسیله نفت ارزان را بدست آوری.

واشنگتن در بغداد سفارتخانه هائی در حال ساخت دارد که ۷۴۰ میلیون دلار هزینه برداشته اند و ۸۰۰ کارمند برای آن ها کار خواهند نمود. همچنین در کابل و اسلام آباد و پاکستان (هزینه یک میلیارد) سفارت خانه هائی در طرح ساخت دارد که برای ۱۰۰۰ دیپلمات آمریکایی جای باز می نماید.

ایالات متحده آمریکا امیدوار است که رژیم شیعه مالکی که آنها در بغداد روی کار آورده اند، بتواند عراق را کنترل کند و این خود امکان این را به وجود آورد تا کردستان کاملا مستقل یک پشتیبان ایالات متحده آمریکا بنوعی به شکل کویت باقی بماند. البته اگر از تاریخ عراق حرکت کنیم بنظر می رسد که احتمال این کار وجود نخواهد داشت.

"ازاد سازی" آمریکایی، عراقی به لحاظ اقتصادی، سیاسی و اجتماعی تکه تکه و از هم متلاشی شده و بقول طاریق عزیز وزیر امور خارجه اسبق "کشته شده" بجای گذاشت.

جمهوری خواهان در آمریکا بشکرانه دفاع معروف جان مک کین از "گسترش نظامی" ابراز خوشحال از پیروزی در عراق نمودند. اما پشت این شایعات غلط حقیقتی تلخ و وحشتناک قرار گرفته است.

بررسی های قابل اعتماد نشان می دهند که تعداد کشته شدگان در عراق رقمی بین صدها هزار تا یک میلیون می باشد. البته ۵۰۰۰۰۰ کودک عراقی که در اثر تحریم های سال ۲۰۰۳ بیمار شده و جان خود را از دست داده اند و گزارش آنرا ناظرین سازمان ملل داده اند به این آمار اضافه نشده است.

۴ میلیون عراقی سنی آواره گشته اند (قربانی پاکسازی های شیعه ها گشته اند) که نیمی از آنها در خارج بسر می برند. واشنگتن آن مبلغ میلیونی کذائی را خرج نمی کند تا به جنگجویان سنی رشوه بدهد که آنان اسلحه خویش را زمین بگذارند.

تعداد زیادی از پزشکان و دانشمندان عراقی بقتل رسیده اند. بسیاری از عراقی ها فکر می کنند که - البته بدون دلیل و مدرک - که آنها از سوی موساد اسرائیل کشته شده اند. شهرهای بزرگ توسط دیوار های کوچک تو در توی بتونی که آمریکایی ها ساخته اند کنترل می شوند و در هوای ۴۰ درجه تنها چند ساعت برق وجود دارد. از طریق بکار گیری نوعی تسلیحات با فشنگ های "د او" بیماری های سرطانی آنچنان شایع شده است که در افغانستان شایع است.

تاسیدوس در زمان خودش در باره خرابی روم گفته بود که: "اینها همه جا را به بیابانی تبدیل می کنند و اسمش را "صلح" می گذارند." بخاطر ترس از حمله آمریکا به ایران، دولت ایران نقش مهمی را در ضعیف شدن مقاومت بر علیه اشغال عراق توسط آمریکا بازی نمود. آنها به شبه نظامیان شیعه در عراق و ارتش مهدی دسئورانی دادند که اسلحه را زمین بگذارند و مدت زمانی با رژیم مالکی همکاری کنند.

اگر تمامی ارتش آمریکا از عراق بیرون بروند برای رژیم دست نشانده مالکی این خطر وجود دارد که سریعاً برکنار بشود و احتمالاً یک دولت ملی عراقی نفت را مجدداً دولتی سازد و کشور مخروبه را دوباره بازسازی کند و مجدداً خود را مسلح سازد و به مبارزه عربی بر علیه اسرائیل بپیوندد. یا اینکه ایران روزی بر بخش بزرگی از مناطق شیعه نشین سرشار از نفت حکومت کند. از این روی این قابل قبول نیست که واشنگتن بخواهد به یکی از این دو گزینه تن دهد.

مقاومت مسلحانه عراق بر علیه اشغال بیگانه هر چه زمان خروج ارتش آمریکا نزدیک تر می شود، ضعیف تر می گردد. شمار قربانیان آمریکا بشدت کم شده است. زیرا که سربازان ارتش آمریکا در پایگاه ها جای گرفته اند. البته این مسئله می تواند سریعاً تغییر کند. چشم انداز آینده عراق احتمالاً خشونت های بسیار در بر دارد. ارتش آمریکا در عراق خواهد ماند تا کنسرن های نفتی عراق را محافظت نماید. البته به عنوان توجیح گفته می شود که آنها می خواهند "مبارزه بر علیه تروریسم کنند" اما دلیل واقعی درست بمانند افغانستان نفت است. ماده ای که همانطور که می دانیم دقیقاً بعد از خدا می آید.

عراق شکست خورده را فتح کردن آسان بود اما از آن بیرون آمدن احتمالاً سخت تر خواهد بود. در هر حال عراق می تواند طبیعتاً بخشی از برنامه طولانی مدت واشنگتن باشد به این مفهوم که آمریکا برای خود امپراطوری در خاورمیانه بسازد.

عدالت جوئی انتقام جوئی نیست

بہروز سورن

شاید تمامی کسانی کہ دستہای شان بہ خون ہزاران زندانی سیاسی در تابستان سال 1367 آلودہ است تصور میکنند کہ با گذشت زمان این جنایات گسترده بفراموشی سپردہ خواهد شد. آنان بر این عقیدہ اند کہ از این ستون تا آن ستون فرج است و با سکوت خود میتوانند چند سالی و صباحی بر عمر ننگین خود در جایگاہ حکومتی استبدادی بیافزایند. شاید تصور میکنند کہ حافظہ تاریخی مردم ایران بہ خطا خواهد رفت و این تاریخچہ سیاہ سرکوب و خون آلود را فراموش خواهد کرد. چہ سادہ لوح و سطحی نگر ہستند تمامی کسانی کہ در جایگاہ حکومتی بہ بقای آن یا در پوزیسیون انتقادی لب بستہ اند. گروہی مستانہ از قدرت و دیگرانی کہ سودای جابجانی قدرت با حفظ ستونہای پوسیدہ آن را دارند. مردم ایران ہرگز خاطرات تلخ گذشتہ خود را فراموش نکرده اند و هیچگاہ این واقعہ را نیز بہ دیار فراموشی نخواہند سپرد. بیست و دو سال گذشتہ است و ہر سالہ یاد و خاطرہ ہزاران عزیز از دست رفتہ در تابستان خونین سال 67 در یادہا زندہ میشود و همچنان زوایای تاریک این جنایت ہولناک شفافتر میشود.

شاید تمامی کسانی کہ دستہای شان بہ خون ہزاران زندانی سیاسی در تابستان سال 1367 آلودہ است تصور میکنند کہ با گذشت زمان این جنایات گسترده بفراموشی سپردہ خواهد شد. آنان بر این عقیدہ اند کہ از این ستون تا آن ستون فرج است و با سکوت خود میتوانند چند سالی و صباحی بر عمر ننگین خود در جایگاہ حکومتی استبدادی بیافزایند. شاید تصور میکنند کہ حافظہ تاریخی مردم ایران بہ خطا خواهد رفت و این تاریخچہ سیاہ سرکوب و خون آلود را فراموش خواهد کرد. چہ سادہ لوح و سطحی نگر ہستند تمامی کسانی کہ در جایگاہ حکومتی بہ بقای آن یا در پوزیسیون انتقادی لب بستہ اند. گروہی مستانہ از قدرت و دیگرانی کہ سودای جابجانی قدرت با حفظ ستونہای پوسیدہ آن را دارند. مردم ایران ہرگز خاطرات تلخ گذشتہ خود را فراموش نکرده اند و هیچگاہ این واقعہ را نیز بہ دیار فراموشی نخواہند سپرد. بیست و دو سال گذشتہ است و ہر سالہ یاد و خاطرہ ہزاران عزیز از دست رفتہ در تابستان خونین سال 67 در یادہا زندہ میشود و همچنان زوایای تاریک این جنایت ہولناک شفافتر میشود. ہر خاطرہ مکتوبی و ہر یادمانی ابعادی از آن درد نہفتہ ہنوز را روشن میکند.

حال تصور کنید کہ ہالہ سکوت حکومتیان و منتقدان امروز و شریکان دہروز آنان در ہم شکنند. آنگاہ درخشش و صلابت ہزاران زن و مرد آزادیخواہ و برابری طلب را مشاہدہ خواہید کرد کہ بہ استبداد و آزادی کشی جمهوری جنایت و اعدام جمہوری اسلامی نہ گفتند. تصور کنید کہ اوین مخوف بہ ہمت تودہ های زخم خورده تسخیر شود و اسناد جنایات رژیم بر ملا گردد. آنگاہ تک تک اعدام شدگان کہ بہ ستارہ ای افتخار آور تبدیل خواہند شد و بر فراز اوین بہ پرواز درخواہند آمد و مزہ آزادی و برابری با خود خواہند آورد. این تصور اما یک ذہنیت و اتوپی نیست. تصویری واقعی است کہ ما در سال 57 با آزادی زندانیان سیاسی در آغوش گرفتیم. شاہد بودیم کہ در اوج عجز و ناتوانی سلسلہ پهلوی درہای زندان قصر و اوین و بدست توانای مردم کشورمان باز شدند و پیام اوران آزادی بر دوش و بہ آغوش مردم بازگشتند. ہم آنان کہ بخش بزرگی از قربانیان رژیم جمہوری اسلامی را بعدہا تشکیل دادند.

آنها نہ تنها در دوران سیاہ حفقان آری از مہری عشق بہ آزادی و رہائی انسان را متبلور ساختند بلکہ در زمان جمہوری جنایت اسلامی نیز بہ عہد خود وفادار ماندند و بہ اشکال مختلف دین خود را بہ مردم کشورمان ادا کردند. برخی بہ جوخہ اعدام سپردہ شدند و گروہی سالہا زندان و شکنجہ و بسیاری کہ رنج تبعید را بر خود روا ساختند اما استبداد را نکوش کردند.

بسیاری از آنان در لیست چندہزارہ اعدام شدگان تابستان سال 67 قرار دارند. در کنار آنان ہزاران اندیشہ جوان از دانش آموزان و دانشجویان - فرہنگیان و اندیشمندان دیگر کہ یکسر و با ہم در گورہای جمعی پس از اعدام مدفون شدند. تمامی سر بہ سر سودای آزادی و برابری داشتند و امروز یادشان بی شماری از انسان ہا را برمی انگیزد کہ بہ انحاء مختلف اعتراض و تنفر خود را از عاملان و آمران این جنایت ہولناک ابراز می دارند.

ایران سرزمین گورہای جمعی عاشقان است.

بیراہہ نرویم بواقع ہمینگونہ است. از شہرہای زیبای شمال کشور تا تہران بزرگ و بسیاری از مناطق غربی و جنوب کشورمان تا کنون اخبار و گزارشات پر تعدادی منتشر شدہ است کہ مبنی بر دفن جمعی زندانیان کشتار شدہ در دہہ شصت و ہویژہ تابستان 1367 است.

این گزارشات و اخبار را امروزہ میتوان بہ سادگی در یادنامہ های زندانیان سیاسی رہائی یافتہ از جنگال جنایتکاران جمہوری اسلامی دریافت. خاطراتی کہ ہر یک بنوبہ خود در بقای خاطرات تلخ جنایات رژیم حاکم نقش خود را بازی خواہد کرد.

سازش مداران و مصالحہ کنندگان اما بہ نکوش انتقام جوئی میپردازند. فراموش کردن و مسالمت جوئی را تبلیغ میکنند اگر چہ در سایہ اختلافات برادرانہ! خود با حکومتیان ہر از گاہی بہ اندوران سیاہ اشارہ می نمایند.

عدالت جوئی انتقام جوئی نیست!

نکتہ ہمینجاست کہ آنچہ بیداران و تاریخ نگران میکنند و در یادآوری آن بیداد در دہہ شصت و تابستان 67 می کوشند نہ از سر انتقام جوئی کہ از فریاد داد است. آن داد کہ فریاد می کشد چرا؟ و بہ چہ جرمی خون ہزاران فرزند بیدار و استبداد ستیز آنچنان روان شد؟

پاسخ بیداد بہ فرزندان و ہمسران، مداران و پدران داغیدہ چیست و چگونہ بجای تحویل انسانہا ساکھای الیہ و لوازم شخصی آنان را در کمیٹہ های تہران و سایر شہرستانہا بہ خانوادہ آنان تحویل دادند؟ ہم از اینرو پاسداشت بیداری مہم است و تا ستم برجاست این شعلہ دادخواہانہ برافروختہ خواہد ماند. بہروز سورن 6.9.2010

بقیہ : حمله رژیم بہ سفرہ خالی زحمتکشان را باید در ہم شکست

فراموش نباید کرد کہ مردم بی شمارند ، از حق حیات شان دفاع می کنند و بنابراین حقانیتی دارند کہ تأکید بر آن حتی در صفوف طرفداران رژیم نیز می تواند تزلزل و تردید ایجاد کند.

سہ - برتری عددی مردم در صورتی می تواند خود را نشان بدهد و بہ نیروی درہم کوبندہ ای تبدیل بشود کہ اولاً رویارویی ہا بہ صورت فرسایشی پیش بروند تا ہم مجال ارتباط و سازمانیابی برای حرکت های مطالباتی مردم بدهند و ہم نیروہای دشمن را فرسودہ سازند. بہ جای رویارویی فشرده در زمان و مکان ، باید بہ ضربه و گریز پراکندہ ، بہ مبارزہ گریلابی مسالمت آمیز روی آورد و زمان خرید و خود را سازمان داد .

چہار - شرایط بسیار مساعدی برای نافرمانی مدنی مسالمت آمیز فراہم آمدہ است کہ باید فعالانہ از آن استفادہ کنیم. نقدترین و عملی ترین شکل نافرمانی مدنی در رویارویی های کنونی این است کہ مردم از پرداختن قبض های برق و گاز و آب کہ با نرخ های جدید صادر می شود ، خودداری کنند. این کار اگر بہ صورت سازمان یافتہ و از پائین شروع شود ، مسلماً می تواند کارساز باشد. در محلات زحمتکش نشین شرایط بسیار مساعدی برای سازماندہی این شکل از نافرمانی مدنی وجود دارد. زیرا در این محلات اولاً ارتباط تنگاتنگ و فعالی میان خانوادہ های محل وجود دارد ، ثانیاً افزایش ہزینہ برق و گاز و آب تأثیر مخرب تری بر زندگی زحمتکشان خواہد گذاشت. تردیدی نیست کہ رژیم در مقابل عدم پرداخت قبض های برق و گاز و آب واکنش تندی نشان خواہد داد. ولی اگر حرکت در سطح محله با تدارک کافی سازمان دادہ شود ، مردم می توانند مانورہای رژیم را خنثی کنند. فراموش نباید کرد کہ آب و برق ہمہ را نمی شود قطع کرد و ہمہ را بہ خاطر عدم پرداخت قبض آب و برق نمی توان بہ زندان انداخت. در صورت موفقیت حرکت حتی در یک محله ، خبر آن بہ سرعت خواہد پیچید و حرکت تودہ گیر خواہد شد.

پنج - در مورد مقابلہ با افزایش قیمت بنزین و گازوئیل و غیرہ البتہ شیوہ های دیگری از نافرمانی مدنی می تواند شکل بگیرد کہ استفادہ از آنها ممکن است در قدم اول آسان نباشد. ولی اگر مردم بتوانند در مورد آب و برق و گاز تہاجم رژیم را عقب برانند ، مقابلہ در حوزہ های دیگر نیز راحت تر خواہد شد .

مہم این است کہ فرصت کنونی را از دست ندهیم. در ہم شکستن حمله رژیم در این حوزہ ، زمینہ را برای موفقیت رویارویی های بزرگ تر و مہم تر فراہم خواہد آورد. ۲۳ شهریور ۱۳۸۹

آیا کشور وارد مرحله حساس و سرنوشت دیگری میشود؟

یوسف لنگرودی

نگاهی به تحولات اخیر نشان می دهد که حوادث بسیار مهمی در حال شکل گرفتن است. سرعت رویدادها در بسیاری از عرصه ها چنان است که نه فقط مردم و مخالفان بلکه حتی رهبران رژیم ولایت فقیه را کاملا شگفت زده می کند. اکنون دیگر حوادث حساس و مهم نه تنها در طول ماه ها و هفته ها بلکه هر روز و هر ساعت اتفاق می افتد. هر روز چندین خبر درباره اعمال تحریم های جدید از راه می رسد. تحریم هایی که اکنون با گذشت زمان دارد فشار شدیدی را متوجه مردم می سازد و کشور را در آستانه فروپاشی اقتصادی قرار می دهد. رهبران حکومت که قبلا اعمال چنین تحریم هایی را به مسخره می گرفتند حالا با جدی شدن تحریم ها به دست و پا افتادند و به جای چاره اندیشی اساسی برای پایان دادن به بحران هسته ای و تحریم ها، طرح ها و ابتکارات ابلهانه و بی حاصلی را ارائه می دهند که قبل از هر چیز نشانگر ضعف مفروض شان برای خنثی کردن این تحریم هاست. شخص خامنه ای با معرفی « اقتصاد مقاومتی » نه تنها وحشت حکومت از این تحریم ها را نشان می دهد بلکه ناتوانی آشکار رژیم برای مقابله با آن را نیز به نمایش می گذارد.

در کنار مسئله تحریم ها، بحران رو به رشد در میان جناح های حکومتی است که اکنون تقریباً دیگر همه نهادها و ارکان های حکومتی را در بر گرفته است. حالا دیگر اختلافات به موضوع های مهمی چون نحوه اجرای حذف یا کاهش طرح یارانه ها محدود نمانده و حتی مسئله ای چون آزادی « سارا شرد » نیز به محل اختلافات باند های حکومتی تبدیل شده است. همین ماجرای نمایش لوح باستانی کورش، به یک جنجال بزرگ انجامیده و جناح های حکومتی را باز به شدت در مقابل یکدیگر قرار داده است. همه شواهد و قرائن حاکی از این است که بحران و اختلافات میان باندهای رژیم حالا دیگر به یک امر روزمره و فرایند در آمده و کمتر عرصه ای مانده که از این منازعات جناحی مصون مانده باشد. منازعاتی که بی تردید از به وجود آمدن یک اراده مشترک و واحد در دستگاه حکومتی برای مقابله با کوهی از مشکلاتی که رژیم با آن روبروست، جلوگیری می کند و عملاً به پاشنه آشیل آن تبدیل شده است.

اکثریت بزرگ جمعیت کشور و مخصوصاً کارگران و زحمتکشان بر اثر حاکمیت سرمایه داری وحشی اسلامی، با فقر و فلاکت طاقت فرسای دست و پنجه نرم می کنند. جمهوری اسلامی در نظر دارد تا با حذف یارانه ها، مردم را هر چه بیشتر به روز سیاه بنشانند. اقدامات آزمایشی در این زمینه در پاره ای از مناطق کشور با افزایش چندین برابری قبض های آب و برق به اجرا در آمده و قرار است از اول مهر ماه به طور ضربتی و سراسری به اجرا گذاشته شود. این پروژه در صورت به اجرا در آمدن که شدیدترین شوک ترابی اقتصادی در تاریخ کشورمان خواهد بود، بر خلاف عوام فریبی و دروغ های ساختار مقامات حکومتی نه تنها به سود مردم نخواهد بود بلکه عواقب هولناکی بر زندگی و معیشت اکثریت مردم خواهد داشت. عوارض و نتایج ویران کننده این پروژه احتمالاً چنان پر دامنه خواهد بود که ممکن است بر اثر وقوع شورش های گسترده توده ای و پیوند هوشیارانه آن با مبارزات ضد استبدادی موجود، حکومت جان سالم از آن به درنبرد. رژیم ولایت فقیه به این دلیل بر اجرای این پروژه اصرار دارد که با کمبود شدید بودجه روبروست و یک اقتصاد به شدت ورشکسته و ناکارآمد روی دستش مانده است. آنان برای تأمین هزینه های حکومتی علناً می خواهند از سر سفره مردم که دیگر چیزی در آن باقی نمانده است، بزدند.

همه این مطالب نشان می دهد که جامعه ما آستان تحولات بزرگ است و به مرحله تغییرات سرنوشت ساز نزدیک می شود. تغییرات سرنوشت سازی که علایم نیرومندی از بی آیندگی و سقوط حکومت جهنمی جمهوری اسلامی و دستگاه ستمگر ولایت فقیه را با خود دارد. روند اوضاع آن چنان به ضرر حاکمان جنایتکار اسلامی پیش می رود که حتی مقاماتش نیز روحیه خود را دارند از دست می دهند. ماجرای استعفای دو نفر از دیپلمات های جمهوری اسلامی از سمت های خود در فاصله تنها دو روز در کشورهای فنلاند و بلژیک و پیوستن آنها به صف مخالفان، گوشه ای از این واقعیت را نشان می دهد.

اما برای آنکه مجموعه این تحولات منجر به پیشروی اکثریت مردم ایران، زحمتکشان و تهیدستان شود و ارتجاع ولایت فقیه را عقب بنشانند و سرانجام در هم بکوبد، هوشیاری رهبران خود جوش جنبش توده ای در سازماندهی موقف و پیوند موقفیت آمیز جنبش مطالباتی با مبارزات جاری ضد استبدادی از اهمیت تعیین کننده ای برخوردار است. حکومت را باید سنگر به سنگر، در کوچه و خیابان، محلات و در کارخانه، در دانشگاه ها و مدارس به زانو در آورد. از تن در ندان به پرداخت قبض آب و برق، تا سربلایی از حجاب اجباری، تا اعتراض به تعطیلی واحد های تولیدی و خدماتی و برپایی اعتراض به اخراج کارگران و کارمندان و مبارزه برای آزادی زندانیان سیاسی و فرزندان مردم از اسارت گاه های رژیم، تنها نمونه هایی از عرصه های رنگارنگ و مختلف مبارزات مردمی هستند که در صورت فعال شدن جنبش توده ای در این عرصه ها، نیروهای سرکوبگر رژیم، پراکنده و مستاصل خواهند شد و زمینه برای پیروزی های بزرگ فراهم خواهد آمد. 15 سپتامبر 2010

دولت نظامی و بت پرستی

بازگشت «جاهلیت»، 1400 سال بعد از شکستن بت سه دختر الله در خدمت کدام واقعیت وحشتناک است؟

روشنگری رژیم اسلامی ایران بهایی ها، درویش گنابادی، کسانی که به مسیحیت گرویده اند و انواع گروه های مذهبی دیگر را به عنوان «فرقه های ضاله»، تحت تعقیب قرار میدهد، آزادی مذهب را قبول ندارد و علاوه بر تبعیض رسمی علیه همه گروه های غیر شیعه، پیروان آیت الله های معترض شیعه را هم زیر تیغ برده است.

اما در همین رژیم که ادعا میکند شیعه دوازده امامی است، بت پرستی آزاد است. البته اگر بت مورد پرستش خود مقام ولایت باشد. بت پرستی در این رژیم توسط مقامات از بالا تا پایین، از سران سه قوه گرفته تا سرداران نظامی و حتی توسط خود بت یعنی مقام ولایت تبلیغ میشود. ولی گویا این کافی نیست هزاران وبلاگ، محفل، منبر، جزوه و روزنامه هم بطور روز مره آن را تبلیغ میکنند. بهانه «منطقی» برای ترویج بت پرستی هم تبلیغ خرافات در رابطه با ظهور امام زمان است. برای نمونه و به عنوان مشت نمونه خروار سری به وبلاگ «رهبر فقط سید علی» بزنید که نویسنده آن در معرفی خود نوشته است: «من جواد 19 و نیم سال دارم در این وبلاگ همکاری دلم بخواد میکنم، چهار دیواری اختیاری.» او در این چار دیواری مشغول عشق بازی با «سیدعلی» است و البته به کسی هم مربوط نیست، چهار دیواری خودش است و اختیارش با خودش.

مشکل از آنجا شروع میشود که تعداد زیادی از «عاشقان و پرستندگان سیدعلی» حق دارند هرکاری دلشان خواست بکنند، نه در چار دیواری خودشان بلکه بویژه در بیرون از چار دیواری خودشان.

تا آنجا که میدانیم این نوع بت سازی و عشق ورزی با آن در رژیم اسلامی ایران نه تنها آزاد است و فرقه سازی از نوع «ضاله» محسوب نمی شود، بلکه تضمینی هم برای «اشتغال» است. صاحب این وبلاگ را نمی شناسیم، ولی سایر پیروان این فرقه را دیده ایم که همیشه «اشتغال» دارند، در مقابل خانه منتظری و کربوی و صناعی و مسجد قبا، یا هنگام حمله به کوی دانشگاه و در کهریزک یا هنگام «به توپ بستن مجلس» که در مورد این آخری خود «بت» آنها را مورد تمجید هم قرار داد و گفت «شعارهای بدی نمی دادند.»

وبلاگ «رهبر فقط سیدعلی»، در کنار حمله به مخالفان - حتی منتقدان اصولگرایی احمدی نژاد از قبیل لاریجانی و مطهری و توکلی - رسیدن زمان ظهور امام زمان را تبلیغ میکند. صاحب این وبلاگ مثل بسیاری دیگر از وبلاگ های مجاز و «مقبول»، خامنه ای را «سید خراسانی» میخواند و احمدی نژاد هم را «شعب بن صالح». سید خراسانی بنا بر روایات امام زمانی شخصی است که هنگام ظهور از خراسان برخاسته و با راه انداختن لشکری به یاری امام زمان بر میخیزد و به جنگ کفار میرود. شعب بن صالح هم سردار اوست که از شهرری برمیخیزد و رهبری لشکر سید خراسانی برای کمک به امام زمان را بر عهده میگیرد و در «روایات» ولایی جاری برای اینکه توهم ایجاد نشود که صحبت از آینده ای دور است، مشخصات ظاهری این شعب هم درست از روی شکل و قیافه احمدی نژاد توصیف میشود.

برای اینکه تئوری ظهور فقط در سطح تبلیغ و ترویج نماند و ضمانت «قوی» داشته باشد تا فقط گیج و گنگ ها را جلب نکند بلکه نیروی کافی برای اجرا به دست بیاورد، هر از چند گاه به نحوی و در سطحی تبلیغ میشود که نوک سر نیزه از پشت آن کاملاً عیان باشد. پس گردانندگان دستگاه نظامی و امنیتی نیز هر فرصتی به دست می آورند به لشکر بالقوه یا بالفعل امام زمان تذکر میدهند حکومتی که اکنون انحصار بر سر نیزه استوار است، همانا حکومت «نایب امام زمان» است که چهار نعل به سوی آرمان های الهی حرکت میکند و باید فرصت را از دست نداد در راه آن چماق زد و گلوله به سینه مردم نشاند که اجر لایتهای دارد. برای مثال در همین ماه رمضان، فرمانده کل سپاه پاسداران، محمد علی جعفری که هم سردار است - یعنی امام زمانی - و هم سرلشکر - یعنی نظامی - در یک میهمانی افشاری سپاه به جانبازان و خانواده های شان گفت: «مسلمانان در طول تاریخ 1400 ساله اسلام تنها 15 سال شاهد حکومت اسلامی بودند و جمهوری اسلامی امتداد همان دوران طلایی 15 ساله است که تحت رهبری داهیان نایب امام زمان (عج) در حال حرکت به سمت آرمان های الهی است و توجه به این نکته مهم، تلاش ما را در دو چندان خواهد نمود و خداوند نیز اجر و پاداش لایتهای خود را نصیب ما خواهد کرد.»

بنابراین جای تعجب ندارد که جواد 19.5 ساله هم «هروقت دلش میگیرد، یک طرح برای آقا میزند به امید روزی که طرح از مهدی فاطمه (عج)

بزند.» و «خراسانی ترین سید» را دلداری دهد که غم مخور زمان ظهور نزدیک است.

به عقیده مسلمانان پیغمبر اسلام و یارانش با در هم شکستن لات و منات و عزی، یعنی سه تکه سنگی که دختران الله را نمایندگی میکردند، بت پرستی را برانداختند و به دوره جاهلیت صحرائ عربستان پایان دادند. بعد از 1400 سال اینها جاهلیت را با پرستش بتی رواج میدهند که فقط یک دیکتاتور نیست، بلکه وظیفه اصلی اش نقاب پوشاندن به یک حکومت نظامی است. حکومتی که فقط یک دیکتاتوری متکی بر سرنیزه نیست، بلکه ساختارش نظامی است و دستگاه نظامی اش مستقیماً اقتصاد دولتی و بازار را در چنگال خود دارد، بر دستگاه قضایی و «بیدادگستری» حکومت میکند، دستگاه اجرای و دولت در اختیار برگزیدگان آن است که با «حکم» و نه با قانون حکومت میکنند و قوه مقننه هم عملاً در اختیار آن است و اگر از منویات دستگاه نظامی حتی یک گام عدول کند با اعزام لشکر امام زمانی «به توپ بسته میشود.»

جاهلیت جدید در خدمت نقاب پوشاندن بر این واقعیت به کمک یک بت امام زمانی است و این حاوی یک نکته بسیار قابل توجه است: در شرایط امروز همه دیکتاتوری ها سعی میکنند برای لاپوشانی ماهیت زشت و غیر انسانی خود به بهانه ای متوسل شده و ظاهری دمکراتیک برای خود دست و پا کنند. جمهوری اسلامی ایران برای لاپوشانی ماهیت نظامی و استبدادی خود به چیزی واپس مانده تر و مردودتر و مطرود تر از حتی دیکتاتوری نظامی، یعنی بت پرستی، متوسل شده است. همین یک واقعیت، خود بهتر از هر چیز ماهیت دهشتناک و ضد انسانی و غیر قابل تحمل این رژیم را به نمایش می گذارد. به راستی که مردم ایران به کیفر اشتباهی که در انقلاب 57 مرتکب شدند، «محشر» خود را در این رژیم دیدند، حالا نوبت این حاکمان جنایتکار است که با نشستن در دادگاه مردم به «محشر» خود برسانند. فقط باید آرزو کرد که دادگاه های آنها نه نظامی باشد نه «امام زمانی» بلکه مدنی باشد و مردمی، تا فقط به کیفر آمران و عاملان جنایات این حکومت بسنده نکند بلکه بتواند پلیدی استبداد و بیداد را در ماهیت آن و با مشخصات اصلی آن به محاکمه بکشد و به حضور سمج آنها در تاریخ سیاسی کشور پایان دهد.

سربازان آمریکایی شهروندان افغان را برای تفریح کشته و انگلستان آنها را به عنوان «مدال» جمع میکردند.

روشنگری. روزنامه گاردین روز پنجشنبه خبر داد برای 12 سرباز آمریکایی در افغانستان پرونده ای با این اتهام باز شده است که «تیم مرگ» درست کرده بودند که شهروندان غیر نظامی افغانستان را برای تفریح می کشتند و انگلستان آنها را بریده و به عنوان مدال افتخار جنگی جمع میکردند و برخی از آنها هم کنار اجساد عکس می گرفتند. به نوشته گاردین پنج تن از این سرباز به اتهام جنایت محاکمه میشوند. اتهام هفت تن دیگر پوشش دادن به تیم و لاپوشانی اقدامات آنها و آزار و ضرب و شتم سربازی است که این جنایت و برخی اقدامات غیرقانونی دیگر از جمله استعمال حبشیش توسط این سربازان را گزارش داده است. بنا بر گزارش گاردین سربازان حبشیش را از شهروندان غیر نظامی افغانستان بسته دست می آوردند.

در گزارش گاردین نام و چگونگی قتل عمد برخی از شهروندان غیر نظامی افغانستان که بطور تصادفی و تنها برای تفریح انتخاب میشدند آمده است. گزارش که انعکاس گسترده ای یافت به نقل از پرونده ای است که برای متهمان باز شده و در «آرمی تایمز» منتشر شده است. متهمان 19 تا 25 سال اند و برخی از آنها قبلاً به عراق اعزام شده بودند. گزارش گاردین را که عکس پنج سرباز متهم به قتل را نیز چاپ کرده است، در لینک زیر میتوانید ببینید. در ادامه آن گزارش بی بی سی فارسی آمده است.

<http://www.guardian.co.uk/world/2010/sep/09/us-soldiers-afghan-civilians-fingers>

بی بی سی: ارتش آمریکا تحقیقات اولیه درباره این اتهام که چند سرباز در افغانستان سه غیر نظامی را کشته و در مواردی قطعات استخوان و ناخن انسان جمع آوری می کرده اند را آغاز کرده است. پنج سرباز نیروی زمینی ارتش آمریکا متهم شده اند که سه غیر نظامی افغان را در ماه های ژانویه، فوریه و مه ۲۰۱۰ به قتل رساندند و با صحنه سازی وانمود کردند که قربانیان شورشی بودند.

در این رابطه، هفت سرباز دیگر نیز با اتهام تلاش برای پنهان کردن جرم روبرو هستند. برخی از این سربازان متهمند که به یک جسد کارد زده اند یا با ضرب و جرح، دیگران را به سکوت درباره ماجرا مجبور کرده بودند.

وکلای متهمان موکلان خود را بیگناه می دانند. یک سخنگوی نیروی زمینی ارتش به بی بی سی گفته است که این پرونده هنوز در مراحل اولیه قرار دارد.

به گفته این مقام نظامی، دادستان ها مشغول بررسی مدارک هستند و هنوز تصمیم نگرفته اند که علیه متهمان کیفرخواست صادر کنند.

یکی از این سربازان بنام کالوین گیزین متهم است که تکه های استخوان دست و پای انسان و نیز قطعاتی از ناخن کشیده شده از اجساد را در اختیار داشته است.

هنوز روشن نیست که او این اعضای بدن را چگونه بدست آورده است. این سربازان همگی عضو یک گروهان بوده اند که جز تیپ پنجم از لشکر دوم زمینی ارتش آمریکاست.

واحد آنها که مقر اصلی اش در ایالت غربی واشنگتن است، در ماه ژوئیه ۲۰۰۹ به افغانستان اعزام شد. 19 شهریور 1389

بخشی از «سند» شورای عالی امنیت رابطه با سرکوب های سال ۸۸

رسانه های اصلاح طلبان سندی را منتشر کرده اند که گفته می شود در «شورای عالی امنیت ملی» تهیه شده است. این سند به تجزیه و تحلیل حوادث پس از انتخابات پرداخته و احتمالاً مبنای تصمیم گیری های مقام های ارشد ایران نیز بوده است.

سند «بررسی و تجزیه و تحلیل ساختار و سازمان فتنه ۸۸» را وبسایت «نوروز»، وابسته به جبهه مشارکت ایران اسلامی منتشر کرده و نوشته که در «شورای عالی امنیت ملی» بدست آمده است.

این سند بنابر نوشته نوروز، نتیجه بررسی و تحلیل اطلاعاتی انتخابات ۸۸ و فعالیت اصلاح طلبان پیش و پس از انتخابات است که توسط سه نهاد اطلاعاتی، «وزارت اطلاعات»، «واحد اطلاعات نیروی انتظامی» و «واحد اطلاعات سپاه پاسداران» تهیه شده است. نتیجه گزارش، جمع بندی دیدگاه های این سه نهاد و مورد قبول آنهاست.

مطالب این سند مشابه صحبت های فردی موسوم به «سردار مشفق» در جمع روحانیون مشهدی در پاییز سال گذشته است که چند هفته پیش به طور وسیع در اینترنت انتشار یافت. به نوشته نوروز، به نظر می رسد دلیل تهیه این سند، توضیح حوادث سال گذشته برای مقام های بالاتر و توجیه نیروهای خودی بوده و احتمالاً اسنادی از این دست، مبنای تصمیم گیری های مسئولان اصلی هستند.

«حلقه های اصلی فتنه»

تهیه کنندگان این سند هاشمی رفسنجانی، میرحسین موسوی و محمد خاتمی را که در طول سال ها موجودیت نظام جمهوری اسلامی از مسئولان ارشد آن بودند «حلقه های اصلی فتنه» سال ۸۸ می دانند. «فتنه» عنوانی است که علی خامنه ای و حامیان وی در قدرت درباره حوادث پس از انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۸۸ به کار می برند. ... هاشمی رفسنجانی، میرحسین موسوی و محمد خاتمی و دیگر چهره های اصلاح طلب و متعرض از نظر تهیه کنندگان سند متهم اند که «به دنبال محدود و پاسخو کردن رهبری، بازگشت به قدرت، حذف احمدی نژاد و حذف نظارت استصوابی شورای نگهبان» و در نهایت «حذف ولایت فقیه از قانون اساسی» جمهوری اسلامی هستند.

بازخوانی شوندها و اعترافات

در سرکوب مبارزات مردم پس از انتخابات ریاست جمهوری در سال گذشته، هزاران نفر بازداشت شدند. سردار علی فضلی یک از فرماندهان سپاه اخیراً فاش ساخت، شمار بازداشت های این حوادث «ده هزار نفر» بود. اغلب فعالین سیاسی اصلاح طلب که تا چندی پیش از مقام های جمهوری اسلامی بودند در میان بازداشت شدگان بودند. بعدها صدواوسیامی جمهوری اسلامی برنامه هایی را پخش کرد که ادعا می شد اعترافات برخی از بازداشت شدگان است.

علاوه بر این، اصلاح طلبان پنهان نمی کنند که «مخالف احمدی نژاد» هستند و با هدف «بازگشت به قدرت» در انتخابات شرکت می کنند. آنها همچنین «مخالف نظارت استصوابی» هستند و «رهبری را ذیل قانون اساسی» تعریف می کنند.

۷ عضو ارشد جبهه مشارکت طی دادخواستی به قوه قضاییه شکایت برده و خواستار رسیدگی به «دخالت سازمان یافته گروهی از فرماندهان قرارگاه ثارالله سپاه در انتخابات سال ۱۳۸۸» شدند. برخی از این ۷ نفر از جمله مصطفی تاجزاده، محسن امین زاده و محسن صفایی فراهانی که پس از انتخابات دستگیر و سپس بطور مشروط آزاد شده بودند، به خاطر این شکایت به زندان بازگردانده شدند. صدای آلمان 25 شهریور 1389

* دیدگاه *

آسیب شناسی مبانی تاکتیکی چپ انقلابی - ۴ ریشه های شیفتگی و شیدایی چپ رادیکال به انقلاب

اسماعیل سپهر

این مقاله با نگاهی انتقادی به بررسی موضع چپ رادیکال در برابر خیزش سیاسی - مدنی اخیر مردم و موضع عمومی آن در برابر رفرمها و جنبش های رفرمیستی می پردازد...

ریشه های شیفتگی و شیدایی چپ رادیکال به انقلاب

چپ رادیکالی که قدرت را برای خود طلب می کند، رفرم را معمولاً با سلاح انقلاب منکوب می کند. چنین چپ رادیکالی به همان نسبت که به رفرم و رفرمیسم خصم می ورزد به انقلاب و قیام عمومی شیفته و مجنون است. در نگاه آن، انقلاب چنان نیک گوهر، قنسی و رویاه گونه به تصویر در می آید، که گمان به وجود نوعی از انقلاب ارتجاعی و واپس گرا، از تردید به هر اصل قنسی و آسمانی دیگری، ممنت و نکوهش بیشتری را به سزاوار است. چنین چپ رادیکالی همه چیز را برای انقلاب می خواهد و همه چیز را به عیار انقلاب محک می زند. چنان در فضای انقلاب و در گفتن انقلاب غرق است که تو گویی انقلاب را نه برای کارگران، که کارگران را برای انقلاب می خواهد. چنین چپ رادیکالی، بی هراس از هر دوزخی به قمار هر انقلاب می شتابد و حتی آنگاه که چشم انداز انقلاب کاملاً ناروشن و نامطمئن می نماید، عاری از هر تاملی همه هست و نیست خود را در ازاء احتمالی بسیار، بسیار اندک، به دست سرنوشت نامعلوم انقلابی می سپارد. هم از اینرو، نشانه های آشکار و پنهان هر انقلابی آنرا به وجد می آورد و بروز هر تنش سیاسی و هر خود نمایی قدرت توده ای را، در نگاه آن به تکوین شرایط انقلابی مانند می سازد.

چنین شیفتگی و شیدایی نسبت به انقلاب و چنین خصومت و دشمنی در رویکرد به رفرم و جنبش های رفرمیستی، قطعاً از غلبه نوعی از رمانتیسیسم در نگاه طیف گسترده ای از چپ رادیکال سنتی نسبت به انقلاب و دستاوردهای آن، خالی نیست. سستی رشته پیوند چپ رادیکال با احاد کارگران و زحمتکشان و با زندگی و اقیی آنها نیز بی تردید سهم مهمی در گرایش چپ رادیکال به درک آسمانی و رویاه گونه آن از انقلاب و تجربه انقلابی به عهده دارد. زندگی در سایه سرکوب و تبعید دائم نیز اگرچه از جنبه ای به تضعیف درک رویاه گونه از انقلاب و شرایط انقلابی کمک می کند، اما با گسست فرد از زندگی در شرایط طبیعی، از جنبه دیگری به آن قوت می بخشد.

شیفتگی و شیدایی چپ رادیکال به انقلاب و تجربه انقلابی در عین حال بسته به شرایط مختلف از علل و عوامل کم اهمیت و پر اهمیت دیگری نیز نیرو و قدرت می گیرد. با اینهمه، آنچه بر فراز تمامی علل و عوامل دیگر به تولید و باز تولید شیفتگی و شیدایی چپ رادیکال سنتی نسبت به انقلاب و خصومت و دشمنی خرد گریز آن نسبت به رفرم و جنبش های رفرمیستی نیرو می بخشد، نگاه آن به قدرت سیاسی و تمایل آن برای فراچنگ آوردن اهرم قدرت دولتی است. گرایش به رمانتیسیسم و سایر عوامل دخیل در روایت قنسی و رازگونه چپ رادیکال سنتی از انقلاب نیز، در حقیقت در عرصه وجود تمایل پر کشش آن برای فرا چنگ آوردن قدرت دولتی است، که از خود مانکنگاری و قدرت نشان می دهد. چپ رادیکال سنتی نیز همچون همه احزاب و گروه های سیاسی طالب قدرت، رسالت و وظیفه مقدم خود را صعود از پلکان قدرت دولتی و فراچنگ آوردن اهرم های قدرت دولتی بشمار می آورد. برای چپ رادیکال سنتی نیز تحقق ایده ها و آرمانهای آن از گذر پیروزی در جنگ قدرت و تسلط بر ابزارهای قدرت دولتی عبور می کند. برای چپ رادیکال سنتی نیز، در عمل کار سیاسی با تلاش همه جانبه برای نزدیک شدن به قدرت دولتی معنا و مفهوم پیدا می کند. چپ رادیکال سنتی نیز برای تشخیص خوب و بد عالم همه چیز و همه کس را از منشور تمایلات قدرت طلبانه خود عبور می دهد.

چپ رادیکال سنتی، البته در تعهد به آرمانهای انقلابی خود غالباً صادق است و ارضاء تمایلات قدرت طلبانه خود را، در هر مفری به قدرت و در هر بند و بست قدرتی با جریانات بورژوازی جستجو نمی کند. نشانه های آن قدرت طلبی و میل به بازی در میدان قدرت دولتی، اما نه تنها در نگاه رویاه گونه و آسمانی چپ رادیکال سنتی به انقلاب که در تصویر اغراق آمیز آن از چشم انداز فردای انقلاب و بویژه در روش و منش سیاسی آن سخت آشکار و هویدا است.

چپ رادیکال سنتی اگرچه در راستای تعهد به آرمانهای انقلابی خود از بازی در میدان لیبرال دمکراسی و سهم پذیری در دولتهای بورژوازی حذر دارد، اما انقلاب و شرایط انقلابی را بیش و پیش از هر چیز با فرصت استثنایی برای بسط حريم قدرت ورزی خود و ایجاد شرایط مناسب برای فراچنگ آوردن سهمی از قدرت دولتی به ذهن می آورد. چپ رادیکال سنتی انقلاب را نه چنان ابزاری در خدمت تحقق آرمان رهایی کارگران و زحمتکشان، که همچون هدفی در خود و بمثابة میدان بازی و عرصه بروز توان مندیهای قدرتی خود می نگرد. در نگاه چپ رادیکال سنتی، اقبال قدرتی آن تنها در طلوع خورشید انقلاب به تجسم می آید و نقش آفرینی تاریخی آن - بمثابة محرک و متولی امر رهایی کارگران و زحمتکشان - تنها در فضای انقلاب به بار می نشیند.

چپ رادیکال سنتی در تب بازی در فضای انقلاب، بر تن انقلاب رهایی از حریر آسمانی می پوشاند و از انقلاب دارویی معجزه آسا برای رفع همه مظاهر و بلشتی های عالم ترسیم می کند. در دستگاه فکری چپ رادیکال سنتی نیازها و الزامات انقلاب (حتی آنگاه که نشانه ای ملموس و قابل اتکاء بر مسیر احتمالی و سرنوشت انقلاب در دست نیست) بر نیازها و الزامات هر آماج دیگری (و از جمله نیازها و الزامات رشد خود آگاهی و خود سامان یابی طبقاتی) چیره گمی می یابد و انقلابیگری به معیار مقدم (و گاه تنها معیار) تشخیص سره از ناسره فرا میروید.

در نگاه چپ رادیکال سنتی هر جنبش و هر فعالیت صنفی، سیاسی و مدنی، با نقش آن در پیشبرد امر انقلاب - و در حقیقت با تاثیر آن در هموار کردن راه حزب پیشاهنگ به حريم قدرت دولتی - به متر و سنجش می آید. در این نگاه نیازها و الزامات بلوغ خودآگاهی و خود سامان یابی کارگران و زحمتکشان و اعتلاء جنبش خود مدیریتی توده

ها به نحو یک سویه و مطلق انگارانه ای به ایجاد شرایط انقلابی و پیروزی انقلاب سیاسی مربوط می شود و هر راه گشائی کوچک و بزرگ غیر انقلابی تحقیر و تخطئه می شود. تعلق خاطر به انقلاب و راه گشائیهایی انقلابی در دستگاه فکری چپ رادیکال سنتی به ابزاری برای منزه طلبی، تفرعن سیاسی و فرا از اعتراف به اشتباهات و خطاهای سیاسی فرا می رود و چپ رادیکال را از اهمیت تاریخ ساز ابتکارات و خلاقیت های توده ها غافل می سازد.

با حذف تسخیر قدرت دولتی از آماج های چپ رادیکال، در واقع هیچ عاملی خصم و دشمنی آن به رفرم و رفرمیسم و شیفتگی و شیدایی آن به انقلاب را توجیه نمی کند. چپ رادیکال اگر سودای کسب قدرت دولتی برای حزب و گروه خود را از سر در کند و قدرت را حقیقتاً برای توده ها طلب کند، انگیزه و اجباری برای اشتیاق و تعلق خاطر تام و تمام به هر انقلابی (حتی از نوع اسلامی و آشکارا فاجعه بار آن) و خشم و هراس نسبت به هر رفرم و تحول رفرمیستی مورد حمایت و حتی هدایت جریانات بورژوازی، نخواهد داشت. تا آنجا که به منافع کارگران و زحمتکشان و به ایجاد حکومت نوع شورایی و دمکراسی نوع مشارکتی (و در حقیقت نفی همه اشکال حکومت نخبگان) مربوط است، نه رفرم به خودی خود بد و ناخواستی است و نه انقلاب مطلوب و خواستنی.

تحقق دمکراسی فربه و صورت عملی بخشیدن به حاکمیت کارگران و زحمتکشان بی تردید نه از مسیر رفرم ها و تحولات تدریجی که از دل تحولات بنیانی و انقلابی (چه از راه های مسالمت جوینانه و چه بالاچبار از طرق قهرآمیز) گذر خواهد کرد. جایگزینی حاکمیت توده ها بجای حاکمیت نخبگان بخودی خود تجسم یک انقلاب سیاسی و متضمن تحول ساختاری در همه عرصه های حیات سیاسی است. سروری مردم کوچک و کارخانه و حاکمیت نهادهای خود مدیریتی توده ها نیز (و نه جایگزینی یک حزب بجای حزب دیگر) در گام نخست به درم شکستن قدرت بورژوازی و بیش از آن، درم شکستن ساختار سیاسی مبتنی بر اقتدار و قدرت ورزی نخبگان و گروه های نخبه محور (از هر نوع و از جمله در قالب احزاب سوسیالیست و کمونیست طلب قدرت) و در واقع شکل گیری یک انقلاب تمام و کمال سیاسی مشروط است. بعلاوه، آشکار است که با ظهور نشانه های شرایط انقلابی و مقبولیت تحولات بنیانی و انقلابی در عرصه های مختلف حیات اجتماعی، شرایط مساعدی جهت ارتقاء خود آگاهی کارگران و زحمتکشان و فرصت های بی بدیلی جهت تجربه اشکال بدیع و نوآورانه ای از خود سامان یابی و خود مدیریتی توده ای فراهم می آید.

با اینهمه، نمی توان کتمان کرد که در غیاب و کم یابی خود آگاهی طبقاتی، با وجود ضعف و ناتوانی در خود سامان یابی احاد طبقه و با وجود اندک تجربه ای در خود مدیریتی و خود گردانی در صفوف کارگران و زحمتکشان، هر انقلاب با اعطاء هم زمان قدرت و مشروعیت عمومی به متولیان انقلاب - و غالباً گروه کم شماری از نخبگان برخوردار از تشکل و سازمان یابی قرص و محکم - به انعقاد نطفه شکلی از دیکتاتوری نخبگان و جمع کردن بساط قدرت ورزی مستقلانه و مستقل برای برخورد مدیریتی توده ها (و چه بسا با سرکوب و خشونت بیشتر) در فردای انقلاب یاری می رساند. در این میان، بویژه آنگاه که چشم انداز فردای انقلاب ناروشن و ابهام آلود - و با بد تر از آن، تصاحب قدرت دولتی توسط نیروهای ارتجاعی در فردای انقلاب مسلح است - تنها شیدایی خرد گریز به انقلاب و هیجان غلبه بر رژیم حاکم، تلاش برای تسریع در وقوع نبرد نهایی را توجیه پذیر می سازد. ضرورت و اهمیت غیر قابل چشم پوشی انقلاب سیاسی برای ایجاد یک نظام سیاسی نوین، برای براندازی سرمایه داری و برای ایجاد سوسیالیسم، دفاع چشم و گوش بسته از هر انقلاب و انکار و تخطئه هر رفرم را توجیه نمی کند. برای صعود به قلل رفیع نباید بروی پرتگاه های خطرناک چشم بست و همیشه صعود از سخره های نا مشکوف را بر رنج و کسالت گذر از راه های طولانی و پر پیچ و خم، ترجیح داد.

این درست است که طوفان انقلاب نه به اراده سیاسی این یا آن گروه سیاسی به پا می خیزد و نه ضرورتاً از شتاب باز می ایستاد. اینهم درست است که چپ انقلابی تحت هیچ شرایطی نمی تواند از فرصت بی بدیلی انقلاب و شرایط انقلابی برای رشد و ارتقاء خود آگاهی، خود سامان یابی و خود مدیریتی در صفوف کارگران و زحمتکشان غفلت ورزد. اینهمه، اما تبدیل کارگران و زحمتکشان به آتش هیزم یک انقلاب ارتجاعی و چشم بستن به دوزخ فردای چنین انقلابی را توجیه نمی کند. چپ رادیکال اگر از منافع قدرتی حزب و گروه خود و یا از ایده ای جنبش همه چیز، هدف هیچ چیز و دنباله روی صرف از جریان حرکت توده ها (چه سر در راه بهشت و چه در میانه راه دوزخ) حرکت نکند، در نبود یک افق روشن و قابل اعتماد برای فردای انقلاب، نمی تواند فارغ از نتیجه کار، همه توش و توان خود را در راه سرعت بخشیدن به قیام عمومی و نبرد نهایی به اصطهلاک ببرد. در ظهور یک شرایط انقلابی، بدیهی است که چپ انقلابی باید به نحو فعالی در صحنه انقلاب شرکت جسته و برای تامین هژمونی کارگران و زحمتکشان در روند رویدادهای انقلاب تلاش ورزد. شرکت فعال در جریان انقلاب، اما ضرورتاً با تلاش برای تند کردن شتاب انقلاب، بی صبوری برای آغاز و پایان نبرد نهایی و مصاف مرگ و زندگی در صحنه قیام عمومی، تداعی نمی شود. اگر نشانه های بسیار بر شکست در نبرد نهایی دلالت دارد و یا اگر نشانه های بسیار در نشستن قطعی غبار ارتجاع و عقب مانده گی بر فضای سیاسی فردای انقلاب حکایت می کند، شرکت موثر و فعال در انقلاب را نباید با شرکت فعال تر در تظاهرات خیابانی و پر خطر کردن در صحنه درگیری های معطوف به قیام عمومی یکی گرفت.

توده کارگر و زحمتکشی که به منافع و قدرت خود آگاه نیست، در تشکل های قدرتمند خود سازمان نیافته است، ایده خود گردانی و خود مدیریتی و تحدید و کنترل قدرت ورزی نخبگان را به جزء مهم و برجسته فرهنگ سیاسی خود تبدیل نکرده است، در سازمانها و تشکلهای خود بورکراتیسم و قدر قدرتی نخبگان را با شیوه خود گردانی و خود مدیریتی توده اعضاء جایگزین نساخته است، از آگاهی، تجربه و فرصت لازم برای ایجاد و بسط نهادهای خود مدیریتی محل زیست و محل کار در هر شهر و هر روستا بهره مند نیست، دفاع از آزادی های بی شرط و استثناء و تلاش برای ایجاد

حکومت شورایی و دمکراسی مشارکتی را در صدر پرچم خود حک کرده است؛ آری توده کارگر و زحمتکشی که هنوز از آگاهی و آمادگی لازم برای به جنگ آوردن مراکز اصلی قدرت سیاسی و عمومی کردن تجربه قدرت سیاسی برخوردار نیست، با بروز نشانه های ضعف و سقوط در صفوف احزاب و جریانات بورژوازی حاکم نیز، ضرورتاً به قدرت سیاسی و کانون های اصلی قدرت نزدیک نمی شود.

در نبود یک افق روشن و قابل اعتماد برای فردای انقلاب، می توان از تلاش مرگ و زندگی برای شتاب بخشیدن به تحولات انقلاب و پیش کشیدن زمان نبرد نهایی اجتناب کرد و تمرکز فعالیت خود را به آگاهی بخشی به احاد طبقه و کمک به گسترش کمی و کیفی تشکل های کارگری و توده ای معطوف کرد. شرایط انقلابی مناسب ترین شرایط برای بسط تجربه قدرت ورزی توده ای و ظهور تشکل هایی است که بر الگوی خود مدیریتی توده ای اتکاء دارند. می توان از فرصت شرایط انقلابی و ضعف قدرتی رژیم برای بسط و توانمند سازی نهادهای مبتنی بر خود مدیریتی توده ای بهره جست و نقل کارگری در انقلاب را تقویت کرد. این، البته بمعنای عدم تمایل برای شرکت در هرگونه تظاهرات خیابانی و شرکت کردن به حرکت اعتراضی توده ها نیست. در یک شرایط معین و با اطمینان به فرجام ظرفمند انقلاب حضور و نقش آفرینی در تظاهرات خیابانی توده ها را می توان در خدمت شعله ور ساختن هر چه بیشتر آتش انقلاب و آغاز هر چه سریعتر نبرد نهایی و قیام عمومی قرار داد. در شرایط دیگر و در نبود یک افق روشن و قابل اعتماد برای فردای انقلاب، اما می توان از تلاش و اصرار بر ندد شدن بیش از پیش جریان انقلاب خبری کرد و حتی از تظاهرات اعتراضی مردم بمثابه ایی در راستای تقویت راه های میانی و از جمله امکان تحمیل سطحی از رفرم های عمیق و جاندار به رژیم حاکم (حتی به قیمت کسب مشروعیت و محبوبیت برخی از احزاب و جریانات بورژوازی) بهره برد. اهمیت و برجستگی انقلاب برای کارگران و زحمتکشان نه در سرنگونی صرف این یا آن حکومت ظلم و جور، که در فرصت های بی بدیل برای ساختن پایه های آلترناتیو قدرتی نوین است که خود را می نمایند. در یک شرایط معین و در یک تعادل قدرتی معین، نفع رشته ای از رفرمهای دمکراتیک چه بسا بیش از پیروزی یک انقلاب مه آلود، رضایت بخش و اطمینان آور باشد.

اگر محتمل ترین سناریو، فرجام انقلاب را با ظهور شرایط بهتر و سهل تر زندگی و مبارزه برای احاد کارگران و زحمتکشان تداعی می کند و اگر تعادل قوای سیاسی، پیروزی انقلاب را در دسترس جلوه گر می سازد، بدیهی است که چپ رادیکال نمی باید از هیچ تلاش و کوششی برای آغاز نبرد نهایی انقلاب، یعنی انجام ظرفمند قیام عمومی دریغ ورزد. در شرایط معین و در حالی که فرجام انقلاب کاملاً در ابهام قرار دارد - و بدتر از آن، قطعیت خبری نیروهای بمراتب ارتجاعی تر از رژیم موجود، آینده و پیروزی انقلاب را تهدید می کند - تلاش و مساعدت برای جلو کشیدن لحظه نبرد نهایی و رادیکالیزه کردن هر چه بیشتر شعارهای انقلاب، جز آب ریختن به آسیاب نیروهای ارتجاعی تر و سخت تر کردن شرایط زندگی و مبارزه برای توده وسیع مردم، از معنایی نخواهد داشت. اینکه حصول و دست یابی به اهداف بزرگ و انقلابی، تنها از کاتال یک تحول بنیانی و یک انقلاب سیاسی موفق می گذرد، حمایت و پشتیبانی بی تامل چپ رادیکال از پیروزی هر انقلابی - ولو انقلابی نوزخی ای از نوع انقلاب اسلامی ایران - را توجیه نمی کند.

چپ رادیکال، البته هیچگاه نمی تواند به انقلاب توده ها پشت کرده و از فرصت های بی بدیل و بی نظیر هر انقلابی برای بالا رفتن آگاهی طبقاتی و غنی بخشیدن به تجربه و مهارت های مربوط به خود سامان یابی و خود مدیریتی در صفوف کارگران و زحمتکشان غافل شود. ظهور نشانه های شرایط انقلابی و قدرت دوگانه، ضعف و بی سامانی قدرت دولتی و کند شدن چاقوی سرکوب آن، بی تردید محیط مستعدی را برای تعالی خود آگاهی کارگران و زحمتکشان و برای اندوختن تجربه های لازم برای بنای نظام مبتنی بر خود گردانی و خود مدیریتی توده ای فراهم می آورد. شرایط انقلابی آغوش جامعه را بر روی گفتمان سوسیالیستی، دمکراسی فریه، آزادی های بی حد و استثناء باز و کار مقابله با ایده های کهنه، ارتجاعی و استثمارگرانه را بسی سهل و آسان می کند. در بهار انقلاب توده کارگر و زحمتکش بسی میوه های شیرین و وجد آفرین فرا چنگ خواهد آورد و قدرت خود را بر خویش و بر جهانیان آشکار خواهد ساخت. این همه، اما هنوز تند کردن شعارهای انقلاب و تلاش بی وقفه برای جلو کشیدن لحظه نبرد نهایی را الزام آور نمی کند.

از این حقیقت نباید غافل بود که دوره متعارف پس از انقلاب، ضرورتاً نوبت بخش بسط و تحکیم دست آوردهای شرایط انقلابی خواهد بود. فرادستی نیروهای ارتجاعی در فردای انقلاب چه بسا تازهای ضمیم تر و محکم تری از اختناق و تمامیت گزایی بر دست و پای کارگران و زحمتکشان بیافد. هم از این رو، در یک شرایط معین انجام برخی رفرم های بورژوازی چه بسا بیش از پیروزی ظاهری یک انقلاب مه آلود (و بویژه با افقی مشحون از وقوع دوزخ و فاجعه) به بلوغ خود آگاهی و خود سامان یابی کارگران و زحمتکشان و به عمومی شدن گفتمان حکومت شورایی، دمکراسی مشارکتی و سوسیالیسم مشارکتی راه برد.

فرجام هر انقلاب همچون فرجام هر جنگ با وقوع سه احتمال کلی متناظر است. یکی پیروزی انقلاب و تغییر رژیم سیاسی. یکی شکست انقلاب و موفقیت رژیم در سرکوب خیزش انقلابی مردم. و یکی تن سپردن رژیم حاکم به برخی عقب نشینی های کوچک و بزرگ سیاسی و انجام برخی سازش های سیاسی بین رهبری انقلاب و یا بخشی از رهبری انقلاب و رژیم حاکم. هیچ انقلابی سرنوشت محتوم و از پیش تعیین شده ای ندارد. همه بازیگران صحنه انقلاب می توانند به سهم خود و تا حدود معینی بر نوع و چگونگی فرجام انقلاب رنگ بیاورند.

انتخاب چپ انقلابی در هر انقلاب، به تلاش برای پیروزی قطعی انقلاب و یا آمادگی برای پذیرش شکست آن محدود نمی شود. ترس از شکست انقلاب و یا ترس از فرادستی نیروهای ارتجاعی تر از رژیم حاکم در رهبری انقلاب می تواند به برخی از سازشهای سیاسی معین و به تن سپاری رژیم به برخی عقب نشینی های سیاسی معین،

مطلوبیت ببخشد. متناسب با وزن چپ انقلابی در رهبری انقلاب و بسته به موقعیت، چپ رادیکال می تواند نقش خود در وقوع چنین سازشی را تعریف و ترسیم نماید. ۱) (تردید نیست که در جریان هر برآمد مردمی و هر خیزش انقلابی، تحمیل عقب نشینی های جدی به حکومت نیز، نه از راه پشت کردن به جنبش اعتراضی مردم و نه از طریق تلاش برای از رمق انداختن شور و حرارت و نیروی حرکت و بالندگی آن، که از راه مشارکت جدی در جنبش، از همراهی و هم آوایی با آن و از تلاش مؤثر و هدفمند برای ایفای نقش هرچه پر رنگ تری در رهبری آن می گذرد. این، اما نباید ما را نسبت به هدف چنین جنگی، یعنی تحمیل عقب نشینی های جدی به دشمن و نیازها و الزامات مهندسی پیروزی اینگونه جنگ، غافل کند. نیازها و الزامات این گونه جنگ، با نیازها و الزامات جنگی برای شکست و در هم کوبی کامل دشمن یکی نیست.

بعلاوه، چپ رادیکال نمی تواند چشم خود را بروی این حقیقت ببندد که در چند دهه گذشته راه تغییر فضای سیاسی در بسیاری از کشورهای جهان نه از راه انقلاب که از راه رفرم سیاسی و غالباً رشته فرم های تحت حمایت و هدایت جریانات بورژوازی گذر کرده است. به تغییرات سیاسی جدی در بسیاری از کشورهای قاره آمریکا، آسیا و حتی اروپا نگاه کنیم؛ تغییر در اسپانیا و پرتغال از دل رفرم سیاسی تولد یافت و در آمریکای لاتین و آمریکای جنوبی از شیلی گرفته تا آرژانتین، برزیل، ونزوئلا، السالوادور و بولیوی بسیاری از دیکتاتورهای سابق در چهارچوب رفرم های سیاسی جای خود را به لیبرال - دمکراسی سپردند. در آسیا نیز، اندونزی، فیلیپین، کره جنوبی و در همسایگان ایران ترکیه و به نوعی پاکستان، راهی کم و بیش مشابه را طی کرده اند.

آری در بسیاری از این کشورها هنوز هم آزادی های پایه ای رایج در لیبرال - دمکراسی های غربی به بخشی از زندگی سیاسی تبدیل نشده است. در بسیاری از این کشورها هنوز دیکتاتورهای سابق از مصونیت سیاسی برخوردارند و در پشت صحنه هدایت گر بسیاری از امور. در بسیاری از این کشورها برگشت به حاکمیت داغ و درفش هنوز منتفی نیست. و مهمتر آنکه با فرض تثبیت دمکراسی لیبرالی در این کشورها، هنوز ما نه با حکومت توده ها که با حکومت نخه ها و نه با حکومت اکثریت کارگر و زحمتکش از این حکومت اقلیت صاحب ثروت و قدرت سروکار داریم. این همه، اما چیزی از این حقیقت که از راه رفرم و از طرق نسبتاً مسالمت آمیز (و نه انقلاب به معنای متعارف آن) چهره سیاسی این کشورها تغییر عمده و اساسی را شاهد بوده است، نمی کاهد. این همه، این حقیقت را که رفرم ها و تغییرات حاصله در این کشورها، شرایط زندگی و حتی شرایط مبارزه سیاسی را برای توسعه وسیع کارگران و زحمتکشان بسی قابل تحمل تر کرده است، به هیچ وجه کم ارزش و بی ارزش نمی کند. آری، حقایق غیر قابل انکار بسیار و شواهد تاریخی حی و حاضر کنونی ایجاب می کند چپ رادیکال همچنان بروز تغییر و تحولات سیاسی جدی از راه رفرم و اقدامات اصلاح گرایانه را (که بمثابه عقب نشینی در برابر یک خیزش اعتراضی - انقلابی توده ای و چه در قالب ابتکار جناح های اصلاح طلب و بورژوازی (حتی در شرایطی که هنوز کشوری منتفی اعلام نکند و از فرصت ها و راهگشائیهای احتمالی حاصل از پیروزی جنبش های رفرمیستی (هر چند با مشارکت جدی و رهبری و هدایت جریانات بورژوازی) غافل نشود.

بدیهی است که با وجود افق امید بخشی برای پیروزی انقلاب پرولتاریایی و حتی با وجود آمادگی برای تحمیل رفرم های جاندارتر و عمیق تر به بورژوازی، چپ رادیکال نباید از ظرفیت های مبارزاتی کارگران و زحمتکشان برای فراتر رفتن از سطح چنین رفرم هایی غافل شود. با اینهمه، چپ رادیکال نمی باید با دست آویز قرار دادن ضرورت تدارک انقلاب پرولتاریایی، در هر شرایطی و بورژوازی (حتی در شرایطی که هیچ نشانی از خیزش انقلابی توده ها قابل مشاهده نیست و یا در شرایطی که چشم انداز انقلاب با غلبه قطعی نیروهای ارتجاعی تری از رژیم حاکم ترسیم می شود - تخطئه و انکار هر شکلی از رفرم های تحت حمایت و هدایت جریانات بورژوازی را به سیاست رسمی و تعطیل ناپذیر خود مبدل نماید.

این حقیقتی است که رفرم های بورژوازی (حتی اگر این رفرم ها نتیجه یک خیزش انقلابی عظیم هم باشند) معمولاً موجی از مشروعیت و مقبولیت عمومی را به اردوگاه بورژوازی به ارمغان می برد و بویژه موقعیت سیاسی رفرمیست های بورژوا و چپ های سوسیال - دمکرات را در برابر چپ رادیکال تقویت می کند. سود کوتاه مدت جریانات بورژوازی و رفرمیست، اما همانطور که پیش از این اشاره رفت ضرورتاً نافی تأمین سود درازمدت گفتمان کارگری و سوسیالیستی نیست. در یک شرایط معین، چه بسا انجام و موفقیت یک رشته از رفرم های بورژوازی، در یک افق طولانی به قدرت و هژمونی کارگری و به وزن و چگالی گفتمان سوسیالیستی بسی بیش از اقتدار سیاسی و وزن و نفوذ گفتمان بورژوازی یاری رساند.

۱. من بعداً البته به تفصیل به تفاوت و تمایز کیفی و ماهوی رویکرد چپ رادیکال نوین و چپ رفرمیست در وقوع چنین سازشی خواهم پرداخت. من توضیح خواهم داد که حتی در شرایطی که ترس از فرادستی نیروهای ارتجاعی تر از رژیم حاکم بر انقلاب مردم - و یا وقوع سناریوهای فاجعه بار دیگر - به انجام برخی سازشها و رفرم های احتمالی مطلوبیست - می بخشد، چپ رادیکال نوین با حرکت از پرنسپیهای شفاف خود (و در راس آنها اجتناب از هر کوششی برای فراچنگ آوردن قدرت دولتی برای خود) نه تنها به هیچ بند و بست قدرتی با جریانات بورژوازی و ورود به هر نوع ائتلاف معطوف به کسب قدرت دولتی تن نخواهد سپرد، که حتی در چهارچوب ائتلافات ضد قدرتی نیز از شرایط حداقلی خود دایر بر پایبندی صریح همه نیروهای ائتلاف به مبنای پایه ای تأسیس دمکراسی و به پذیرش ساختار سازمانی باز و ژلاتینی ای که ملاحظیات مربوط به کسب قدرت دولتی را مبنای تنظیم مناسبات اعضاء و افراد حاضر در ائتلاف قرار ندهد، عدول نخواهد کرد. نتیجه آنکه نقش چپ رادیکال نوین در چنین سازشی اساساً در چهارچوب نوعی از ائتلاف منفی با نیروهای خواهان رفرم و خارج کردن آنها از هدف اصلی آتش حمله چپ رادیکال قابل تصور است.